
امام مهدی
دوازدهمین جانشین رسول خدا

غلامحسین زینلی^۱

چکیده

اعتقاد به وجود دوازده امام در جایگاه جانشینان پیامبر و رهبران امت اسلامی، مسأله‌ای است که سنگ بنای آن، توسط شخص رسول خدا ﷺ نهاده شده است. بدینسان مسأله یاد شده - دست کم از حیث نظر - مسأله‌ای است اسلامی نه مذهبی. نگارنده در این مقاله با تکیه بر احادیثی از کتب اهل سنت این مطلب را اثبات کرده است. کلیده واژه‌ها: بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود سجستانی، احمد بن حنبل، اثنی عشر، قریش.

مقدمه

صاحبان صحاح اهل سنت در منابع خود، از رسول خدا ﷺ حدیثی نقل کرده‌اند که بر اساس آن، رسول خدا ﷺ جانشینان خود را دوازده تن ذکر کرده و برای آنان، اوصافی برشمرده است. نمونه‌هایی از الفاظ حدیث مورد نظر عبارت است از: ۱. بخاری: حافظ بزرگ اهل سنت، محمد بن اسماعیل بخاری در کتاب صحیح خود از طریق صحابی رسول خدا ﷺ «جابر بن سمره» از آن حضرت نقل کرده است که فرمود: «پس از من، دوازده امیر خواهند بود». سپس سخنی فرمود که آن را

نشیندم. پدرم گفت: «رسول خدا فرمود: «همه آنان، از قریش هستند»^(۱).

بخاری، در اثر دیگر خود *التاریخ الکبیر* نیز حدیث مورد نظر را با سند دیگری آورده است. در این نقل آمده است: «همواره امر خلافت استوار و پابرجاست تا آن که دوازده امیر وجود داشته باشند»^(۲).

بخاری در تاریخ خود، حدیث فوق را از طریق صحابی دیگر پیامبر «ابو جحیفه» نیز از آن حضرت نقل کرده است. در این نقل آمده است: «همواره امر خلافت و امامت، میان اتمم به نحو شایسته‌ای ادامه دارد، تا آن که دوران خلافت دوازده خلیفه سپری شود که همه آنان، از قریشند»^(۳).

۲. مسلم: مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری نیز حدیث مورد نظر را با سند های گوناگون هشت بار در کتاب صحیح خود آورده است. در یکی از نقل های مسلم، به نقل از جابر بن سمره آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «همواره دین خدا استوار و پابرجا است، تا آن که قیامت به پا شود یا دوازده نفر خلیفه برای شما وجود داشته باشند که همگی آنان از قریشند»^(۴).

۳. ترمذی: وی نیز حدیث جابر بن سمره را در سنن خود از دو طریق نقل کرده است. در یکی از نقل های ترمذی آمده است: «پس از من، دوازده امیر وجود خواهند داشت که همه آنان، از قریش اند»^(۵).

۱. «یکون اثنا عشر امیراً» فقال كلمة لم اسمعها فقال ابي انه قال: «كلهم من قریش»؛ بخاری، صحیح، کتاب احکام، باب ۵۱: ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، ج ۱، ص ۱۵۳، مکتبة المعارف؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۹۰، ۹۳، ۹۵؛ بیهقی، *دلائل النبوة*، ج ۶، ص ۵۶۹، دار الکتب العلمیه؛ طبرانی، *معجم کبیر*، ج ۲، ص ۲۷۷، عراق.

۲. «لا یزال الأمر قائماً حتی یکون اثنا عشر امیراً»؛ *التاریخ الکبیر*، ج ۳، ص ۱۸۵ و ج ۸، ص ۴۱۱ دار الفکر، بیروت.

۳. «لا یزال أمر امتی صالحاً حتی یمضی اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش». همان.

۴. شامگاه روز جمعه ای که «أسلمی» در آن روز رجم شد، از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: «لا یزال الدین قائماً حتی تقوم الساعة، او یکون علیکم اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش». مسلم، صحیح، کتاب اماره، باب ۱، ح ۱۰.

۵. «یکون من بعدی اثنا عشر امیراً، کلهم من قریش». ترمذی، سنن، کتاب الفتن، باب ۴۶، ح ۲۲۳؛

۴. ابو داود سجستانی: وی، حدیث یاد شده را از سه طریق نقل کرده است. وی از جابر بن سمره نقل می‌کند که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «همواره دین خدا استوار و پابرجاست تا آن‌که دوازده نفر خلیفه برای شما وجود داشته باشند که همگی آنان از قریش‌اند.»^(۱)

۵. احمد بن حنبل: وی نیز حدیث یاد شده را در مسند خود با الفاظ و تعابیر مختلف سی و دو بار نقل کرده است. در یکی از نقل‌های احمد آمده است: «برای این امت دوازده نفر خلیفه وجود خواهند داشت که همه آنان از قریشند.»^۲ به جز افراد یاد شده، جمع بسیار دیگری از دانشمندان اهل سنت حدیث فوق را با سند صحیح در آثار خود ثبت کرده‌اند. از آن جمله‌اند: حاکم نیشابوری، سیوطی، خطیب بغدادی، ابو نعیم اصفهانی، بیهقی، طبرانی، ابن حجر عسقلانی، البانی.^۳

سند حدیث

حدیث یاد شده، مورد اتفاق فریقین است. در بررسی‌هایی که تاکنون انجام داده‌ایم، به موردی برخوردیم که کسی به هر دلیل، در تضعیف حدیث، سخنی گفته یا مطلبی نوشته باشد، بلکه قاطبه محدثان و دیگر دانشمندان اهل سنت، حدیث یاد شده را در آثار خود نقل نموده و بر صحت آن تأکید کرده‌اند.

→

طبرانی، معجم کبیر، ۲، ص ۲۱۴؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۹۹.

۱. «لا يزال هذا الدين قائماً حتى يكون عليكم اثنا عشر خليفة... كلهم من قریش». ابو داود، سنن، کتاب المهدی، ج ۱، سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۸، دار القلم، بیروت.

۲. «يكون لهذه الامة اثنا عشر خليفة... كلهم من قریش». احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۱۰۶، دار الفکر؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۳، الرساله.

۳. حاکم نیشابوری، مستدرک، ج ۳، ص ۶۱۸، کتاب، جلال‌الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۰؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۵۳ و ج ۶، ص ۲۶۳؛ ابونعیم اصفهانی، حلیۃ الاولیاء، ج ۴، ص ۳۳۳؛ بیهقی، دلائل النبوة، ج ۶، ص ۵۲۰، دار الکتب العلمیه؛ ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی، معجم کبیر، ج ۲، ص ۱۹۵، احیاء التراث العربی؛ ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۱۱، دار المعرفه؛ ناصرالدین البانی، سلسلة الصحیحة، ج ۱۰۷۵، المکتب الاسلامی.

بررسی‌های صورت گرفته، نشان می‌دهد که رجال سند حدیث، همگی از محدثان و فقهای طراز اول عصر خویش به شمار می‌روند؛ برای نمونه ترمذی در صحیح خود پس از نقل حدیث می‌گوید: «حدیث نیکو و صحیحی است»^۱ و ناصر الدین البانی می‌نویسد: «سند حدیث، سند نیکویی است و رجال آن، مورد اعتمادند».^۲

پیشینه حدیث

حدیث مورد نظر، سالیانی دراز، پیش از آن‌که غیبت صغرا در سال ۲۶۰ق آغاز شود، بین مردم رایج بوده و در کتب حدیث اهل سنت ثبت شده بوده است. شاید هنوز حضرت صادق علیه السلام رحلت نفرموده بود که لیث بن سعد، محدث مصر، متوفای ۱۷۵ق این حدیث را در کتاب امالی خود ثبت کرده بود.^(۳)

هنوز قرن دوم به پایان نرسیده و شمار امامان طاهرين از هشت تجاوز نکرده بود که ابوداود و طیالسی، متوفای ۲۰۴ق آن را در مسند خود و سپس نعیم بن حماد، متوفای ۲۲۸ق در کتاب فتن، و دیگران در آثار خود ثبت کرده بودند.

به طور اجمال، در آثار دانشمندان شیعه که تا اواخر قرن سوم هجری به رشته تحریر در آمده است، اثری از این حدیث دیده نمی‌شود؛ گرچه سایر احادیث امامان اثنا عشر را نقل می‌کرده‌اند؛ به همین دلیل، کسی نمی‌تواند ادعا کند شیعیان، این حدیث را در تأیید نظریه خود درباره شمار امامان، جعل کرده‌اند.

نکته دیگری که اهمیت و قطعیت این حدیث را اثبات می‌کند، تاکید مکرر رسول خدا ﷺ بر مسأله خلفای اثنا عشر است؛ چنان‌که آن حضرت، در مواضع متعددی این بشارت را بیان کرده و به سمع و نظر مردم رسانده است؛ به ویژه که

۱. ترمذی، سنن، کتاب الفتن، باب ۴۶.

۲. سلسله الصحیحه، ج ۳، ص ۶۳، ح ۱۰۷۵.

۳. ابن شهر آشوب، متشابه القرآن، ج ۲، ص ۵۶، بیدار.

رسول گرامی ﷺ این موضوع را در اجتماع بزرگ صحابه در جریان حجة الوداع در عرفات و منا و مدینه به مردم ابلاغ کرده است.^(۱)

اصرار و پافشاری رسول خدا نشان می‌دهد که این مسأله، نه یک سخن معمولی، بلکه یک بشارت مهم الهی است.

ویژگی‌های امامان در حدیث

حدیث امامان اثنا عشر، دارای ویژگی‌هایی است که مجموع آن ویژگی‌ها جز بر امامان از اهل بیت پیامبر ﷺ بر کس دیگری قابل تطبیق نیست. مهم‌ترین ویژگی‌های امامان در حدیث مورد نظر، به قرار ذیل است:

۱. عدد آنان دوازده نفر است. «... اثنا عشر خلیفه...»^(۲)
۲. همگی آنان از قریش هستند. «... کلهم من قریش».^(۳)
۳. این دوازده نفر، خلفای کل امت هستند، نه بخشی از امت.

سؤال شد چند نفر خلیفه بر این امت خلافت خواهند کرد؟ پیامبر فرمود: دوازده نفر...^{(۴) و (۵)} «همواره امر خلافت، میان اتمم به شایستگی ادامه دارد، تا دوران خلافت دوازده نفر خلیفه سپری شود...»^(۶)

۱. احمد، مسند، ج ۵، ص ۹۰، ۹۳، ۹۶، ۹۹؛ طبرانی، معجم کبیر، ج ۲، ص ۱۹۶ و ۱۹۷.

۲. مسلم، صحیح، کتاب اماره، باب ۱، احمد، مسند، ج ۵، ص ۹۰، ۹۳، ۹۵، ۱۰۶؛ طبرانی، معجم کبیر، ج ۲، ص ۲۷۷.

۳. بخاری، صحیح، کتاب احکام، باب ۵۱؛ ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۱، ص ۱۵۳؛ دلائل النبوة، ج ۶، ص ۵۶۱.

۴. در حدیث جابر بن سمره آمده است: «یکون لهذه الامة اثنا عشر خلیفه» و در حدیث ابن مسعود آمده است: «انه سئل کم یملك هذه الامة من خلیفه؟ قال: اثنا عشر...» و در حدیث ابوجحیفه آمده است: لا یزال امر امتی صالحاً حتی یمضی اثنا عشر خلیفه...؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۱۰۶؛ طبرانی، معجم کبیر، ج ۲، ص ۱۹۸؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۳، الرساله.

۵. «لا یزال الدین قائماً حتی تقوم الساعة او یكون علیکم اثنا عشر خلیفه...» و «لا یزال هذا الدین قائماً ما کان اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش». مسند احمد، ج ۲، ص ۵۵؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۰۱؛ نورالدین هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۳۴۴، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۱۲.

۶. «لا یزال امر امتی صالحاً حتی یمضی اثنا عشر خلیفه...»؛ حاکم، مستدرک، ج ۳، ص ۶۱۸؛ نورالدین...

در مجموعه روایات فوق، یک تعبیر مهم به چشم می خورد و آن، واژه «امت» است که همه پیروان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از صدر اسلام تا قیامت شامل می شود، و به هیچ عنوان، نمی توان آن را به مسلمانان عصر خاصی اختصاص داد.

روایاتی که واژه فوق در آن به کار رفته، گویای آن است که خلفای دوازده گانه، خلفای کل امتند؛ پس اینان - چنان که دانشمندان اهل سنت پنداشته اند - خلفای امت اسلامی در قرن اول یا دوم هجری نیستند، تا آن که دوران خلافت شان پس از گذشت زمان تعیین شده، سپری شده باشد؛ بلکه اینان - چنان که نصوص روایات فوق نشان می دهد - خلفای کل امت اسلامی اند و تا امت باقی است، همواره یکی از اینان، میان امت باقی است، تا امت، بدون پیشوا و سرپرست باقی نماند.

۴. در شماری از تعابیر حدیث، قوام و استواری دین، دایرمدار وجود خلفای دوازده گانه قرار داده شده است.

«لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة او يكون عليكم اثنا عشر خليفة...»^۱
 به مفاد دو روایت فوق، اگر دوران خلافت خلفای دوازده گانه سپری شود، دین، قوام و استواری خود را از دست خواهد داد. و چون دین، استوار و پا برجا است، پس دوران خلافت اینان، هنوز پایان پذیرفته است.

مفهوم فوق، به هیچ روی با توجیهات دانشمندان اهل سنت درباره حدیث سازش ندارد.

۵. در شمار دیگری از نقل های حدیث، عزت دین، دایرمدار وجود امامان دوازده گانه قرار داده شده است؛ یعنی دین، تا زمانی عزیز است که اینان باشند، و

.....
 هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۹۰؛ متقی هندی، کنز العمال، ح ۳۳۸۴۹؛ محمدبن اسماعیل بخاری، تاریخ بخاری، ج ۸، ص ۴۱۱.

۱. مسلم، صحیح، کتاب اماره، باب ۱؛ ابی داود، سنن، کتاب المهدی؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۸؛ بیهقی، دلائل النبوة، ج ۶، ص ۵۲؛ ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۱۲؛ البانی، سلسلة الصحیحة، ح ۳۷۶.

اگر روزی فرا رسد که کسی از آنان باقی نباشد، اسلام عزت خود را از دست خواهد داد.

«لا يزال هذا الدين عزيزاً الى اثني عشر خليفة...» و «لا يزال هذا الدين قائماً ما كان اثنا عشر خليفة كلهم من قريش»^(۱)

از آن جا که نمی توان پذیرفت اسلام، عزت خود را از دست داده باشد، باید بپذیریم که دوران خلافت خلفای دوازده گانه هنوز پایان نیافته است.

۶. در تعدادی از نقل های حدیث آمده است: «دشمنی دشمنان، به آنان زیان نمی رساند».^۲ و «تنها گذاشتن و خوار کردن آنان، زبانی به آنها وارد نمی سازد».^۳

تعبیر فوق نشان می دهد که خلافت خلفای دوازده گانه رسول خدا ﷺ لزوماً به معنای حاکمیت و قدرت ظاهری نیست؛ چون اگر چنین باشد و با این وجود، مردم آنان را تنها گذاشته یا با ایشان به دشمنی پردازند، و این امر به شکست ظاهری آنان منتهی شود، زیان آشکاری به آنان وارد شده است.

از این جا معلوم می شود که حاکمیت و سلطه ظاهری، در خلافت آنان نقشی ندارد و خلافت آنان، یک منصب الهی و استحقاقی است و حاکمیت و قدرت ظاهری، یکی از شؤون خلافت الهی است. اگر زمینه آن فراهم شود، خلفای رسول خدا ﷺ به آن مبادرت خواهند کرد، و اگر زمینه های آن فراهم نگردید، زبانی به منصب خلافت الهی آنان وارد نخواهد شد.

۷. در شماری از تعبیر حدیث آمده است: «ان هذا الأمر لا ينقضي حتى يمضي فيهم اثنا عشر خليفة...»؛^(۴) «امر خلافت پایان نمی یابد، مگر آن که دوران خلافت

۱. مسلم، صحیح، کتاب اماره باب ۱؛ مسند احمد ۵، ص ۹۰، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۶؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۲؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۱۱، معجم کبیر طبرانی، ج ۲، ص ۱۹۵.

۲. «لا يضرهم عداوة من عاداهم...». معجم کبیر، طبرانی، ج ۲، ص ۲۵۶، ح ۲۰۷۳؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۳ چاپ الرساله.

۳. «لا يضرهم من خذلهم...».

۴. معجم کبیر، طبرانی، ج ۲، ص ۲۸۵؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۱۱.

دوازده نفر خلیفه سپری شود که همگی آنان از قریشند».

تعبیر فوق نشان می‌دهد که امر خلافت، میان امت اسلامی دائر مدار وجود خلفای دوازده گانه رسول خدا است و تا یکی از آنان باقی است، خلافت نیز باقی است و هر گاه دوران آنان سپری شود، روزگار خلافت نیز به پایان خواهد رسید. به جز نقل فوق از حدیث جابر، دلایل دیگری نیز وجود دارد که نشان می‌دهد عُمر خلافت، پایان نیافته است، بلکه دوران خلافت خلفای دوازده گانه رسول خدا علیهم‌السلام ادامه دارد. صاحبان صحاح اهل سنت از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل کرده‌اند که فرمود: «لا یزال هذا الأمر فی قریش ما بقی من الناس اثنان»^(۱) «همواره امر خلافت در میان قریش است تا آن‌گاه که دو نفر انسان در جهان باقی شند». به دلالت حدیث فوق همواره در همه زمان‌ها، خلیفه‌ای از تبار قریش میان امت اسلامی وجود دارد، تا جهان به پایان رسد. حدیث فوق، حدیث امامان اثنا عشر را تکمیل می‌کند و نشان می‌دهد که هم اکنون، خلیفه قرشی تباری میان امت اسلامی وجود دارد.

همچنین شماری از دانشمندان اهل سنت در شرح حدیث جابر بن سمره که موضوع بحث کنونی ما است، حضرت مهدی علیه‌السلام را مصداق حدیث، و او را یکی از خلفای دوازده گانه رسول خدا دانسته‌اند. از آن جمله‌اند: ابو داود، سیوطی و ابن کثیر.^(۲) افزون بر این، شخص رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز - بر اساس احادیث صحیحی که از آن حضرت در دست است - حضرت مهدی علیه‌السلام را یکی از خلفای امت اسلامی به شمار آورده‌اند. شماری از حافظان حدیث، از رسول خدا نقل کرده‌اند که فرمود: «یکی از خلفای شما خلیفه‌ای است که اموال را می‌بخشد، بدون آن که آن را بشمارد».^(۳)

۱. صحیح مسلم، کتاب اماره، باب ۱؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۸ و ج ۹، ص ۷۸، دار الجیل؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۹، ۹۳، ۱۲۸.

۲. سنن ابی داود، کتاب المهدی؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۰-۱۲، دار القلم؛ النهایة فی الفتن، ج ۱، ص ۹.
 ۳. «من خلفائکم خلیفة یحثو المال حتی لا یعدّه عدداً». صحیح مسلم، کتاب فتن، ح ۶۸؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۵، ۳۷، ۴۹، ۶۰، ۹۶، ۳۱۷؛ درالمشور، ج ۶، ص ۵۸؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۵۴؛ جامع الاصول، ج ۱۱، ص ۴۰۰.

دانشمندان مسلمان، مصداق حدیث فوق را حضرت مهدی موعود علیه السلام دانسته‌اند.^۱ چنان که می‌دانیم، حداقل، حکومت ظاهری حضرت مهدی علیه السلام پس از این و در آخر الزمان خواهد بود. نتیجه، این که خلافت خلفای دوازده گانه، پایان نیافته است؛ بلکه خلافت الهی جانشینان رسول خدا ادامه دارد.

۸. در شماری از تعابیر حدیث، مطالبی به چشم می‌خورد که نشان می‌دهد مسئله خلافت، در دوران خلفای دوازده گانه، در مسیر خیر و صلاح قرار خواهد داشت. در یکی از نقل‌های حدیث جابر آمده است: «همواره امر خلافت صالح و شایسته است، تا دوازده نفر امیر وجود داشته باشند که همگی آنان از قریش هستند».^۲

و در حدیث ابو جحیفه آمده است: «همواره مسئله خلافت در میان امت به نحو شایسته‌ای ادامه دارد تا دوران دوازده نفر خلیفه که همگی آنان از قریش می‌باشند سپری گردد».^(۳)

۹. در یکی از نقل‌های حدیث آمده است: «دین خدا، همواره استوار و پا برجا است، تا قیامت به پا شود یا آن که دوازده نفر خلیفه بر شما خلافت کنند که همگی آنان، از قریشند».^۴

از حدیث فوق نیز به وضوح استفاده می‌شود که دوران خلافت خلفای دوازده گانه پایان نیافته، بلکه تا قیامت استمرار دارد. این، با نظر دانشمندان تشیع

ص ۸۴، ح ۷۸۹۱.

۱. البانی، *صحیح الجامع الصغیر*، ج ۵، ص ۲۱۷.

۲. «لا يزال هذا الأمر صالحاً حتى يكون اثنا عشر اميراً كلهم من قریش». *مسند احمد*، ج ۵، ص ۹۷، ۱۰۷ دار الفکر.

۳. «لا يزال أمر امتی صالحاً حتى يمضی اثنا عشر خليفة كلهم من قریش». *مستدرک حاکم*، ج ۳، ص ۶۱۸؛ *مجمع الزوائد*، ج ۵، ص ۱۹۰؛ *کنز العمال*، ح ۳۳۸۴۹.

۴. «لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة او يكون عليكم اثنا عشر خليفة... كلهم من قریش». مسلم، *صحیح*، کتاب اماره، باب ۱؛ ابی داود، *سنن*، کتاب المهدی؛ *تاریخ الخلفاء*، ص ۱۸؛ بیهقی، *دلائل النبوة*، ج ۶، ص ۵۲۰؛ *فتح الباری*، ج ۱۳، ص ۲۱۲.

سازگار است، نه با نظر دانشمندان اهل سنت.

وقتی تاریخ خلافت اسلامی را می‌نگریم، سلسله‌ای را که خلافت آنان، منطبق بر حدیث‌های فوق باشد، نمی‌یابیم؛ سلسله‌ای که از دوازده نفر تشکیل شده باشند، خلفای کلّ امت اسلامی باشند، از دودمان قریش باشند و همگی آنان افرادی صالح و شایسته باشند. اینجا است که باید بپذیریم مقصود از خلفای دوازده گانه، امامان اهل بیت رسول خداوند که همگی آنان، افرادی صالح و شایسته‌اند و از نسل خود رسول خدا و خلافت آنان نیز منصبی الهی است. اینان، اگر به عرصه حکومت ظاهری قدم نهند، حکومت آنان شایسته‌ترین حکومت موجود خواهد بود. این واقعیتی است که جهان اسلام، یک بار، آن را در روزگار حکومت امیرمؤمنان علی علیه السلام دیده است و پس از این، یک بار دیگر در روزگار حکومت جهانی فرزندش، حضرت مهدی موعود علیه السلام و پس از آن، خواهد دید.

۱۰- این حدیث باتفکر اهل سنت در بحث خلافت ناسازگار است. زیرا اهل سنت بر این باورند که رسول خدا پس از خود کسی را به عنوان جانشین خویش تعیین نکرده بلکه با سکوت خود تصمیم‌گیری درباره مسأله خلافت را به اصحاب و امت واگذار نموده است. بنابراین، انتخاب خلیفه حقی از حقوق مردم است، و آنان حق دارند از میان افراد شایسته در طی زمانهای مختلف، به هر تعدادی که بخواهند و از هر قوم و قبیله‌ای که تشخیص دهند، خلیفه و امامی برای خود انتخاب کنند.

این در حالی است که حدیث یاد شده با چنین فکر و اندیشه‌ای ناسازگار است و آن را نفی می‌کند؛ زیرا رسول خدا در این حدیث برای خلفای امت اسلامی، اوصاف و شرایطی تعیین نموده، و امت اسلامی نیز موظف به رعایت این شرایط می‌باشند. مثل این که باید تعداد خلفای امت اسلامی دوازده نفر باشند، همه شان از قریش باشند، افرادی صالح باشند، خلفای کل امت باشند، وجودشان مایه عزت دین و عزت خلافت باشد.

تعیین اوصاف و شرایط یاد شده برای خلیفه و پیشوای امت اسلامی، از جانب رسول خدا به وضوح بیانگر آن است که تعیین جانشین پیامبر حق خدا و پیامبر است، نه حق مردم.

چرا که اگر این امر از حقوق مردم بود معنا نداشت که پیامبر حقوق آنان را نادیده گرفته و برای آن، شرایطی ذکر کند. بلکه چنان که - طبق ادعا - اصل مسأله به امت واگذار شده باید بیان اوصاف و شرایط آن نیز به مردم واگذار می‌شد، و خود مردم شرایط و اوصاف جانشین رسول خدا ﷺ را تعیین می‌کردند. حال آن که چنین نشده، و پیامبر چنین حقی برای اصحاب و دیگر آحاد امت اسلامی قائل نشده، و شخصاً به تعیین شرایط لازم برای خلیفه و پیشوای مسلمین، اقدام نموده‌اند.

توجیهات چاره اندیشانه

چنان که تاکنون دیدیم، در سند حدیث یاد شده، جای هیچ بحثی وجود ندارد. به همین دلیل، گفتگوهای عالمان مسلمان در مورد حدیث، به دلالت آن معطوف شده و در مورد مصادیق خلفای دوازده گانه میان آنان گفتگوهای فراوانی روی داده است.

دانشمندان شیعه امامیه معتقدند، چنان که نبوت پیامبر اسلام امری الهی است، تعیین جانشینان دوازده گانه آن حضرت نیز امری است الهی، و از حیطه اختیارات امت اسلامی خارج است. اینان، بر همین اساس، و با توجه به روایات فراوانی که از طریق پیامبر ﷺ در اختیار دارند، به اتفاق آرا مصادیق احادیث خلفای اثنا عشر را امامان دوازده گانه اهل بیت رسول خدا ﷺ دانسته‌اند.

دانشمندان شیعه می‌گویند: تردیدی وجود ندارد که بشارت رسول خدا ﷺ به آمدن دوازده خلیفه پس از ایشان، یک سخن عادی نبوده، بلکه بشارت و فرمان مهم الهی است که توسط رسول خدا ﷺ ابلاغ شده است؛ چرا که پیامبر، هیچ گاه از پیش خود، سخن نمی‌گوید؛ به ویژه درباره موضوع مهمی مانند جانشینان خود و

رهبران امت اسلامی.^۱

حال که بشارت، الهی است و بشارت دهنده، بزرگ‌ترین پیامبر الهی است، باید مصادیق بشارت نیز الهی و از جانب خدا بوده و تعیین آنان توسط خدا و پیامبر صورت گیرد.

معنا ندارد بشارت پیامبر ﷺ الهی باشد و بشارت‌دهنده، پیامبر خدا باشد؛ ولی تعیین مصادیق بشارت - آن‌هم درباره چنین مسأله مهمی - به عالمان دربار حاکمان اموی و عباسی واگذار شود، تا - آنان بر اساس سلیقه و گرایش‌های فکری خود - کسانی را مصداق این بشارت، معرفی کنند و حاصل انتخاب آنان این باشد که عده‌ای از عناصر شیطانی و اهریمنی از دودمان بنی امیه و بنی عباس به عنوان جانشین رسول خدا ﷺ تعیین و معرفی شوند.

چگونه می‌توان پذیرفت اسلام که برای کوچک‌ترین مسائل جامعه اسلامی، چاره‌اندیشی کرده و راه حل‌های مناسب ارائه داده است، این مسأله مهم و اساسی جامعه اسلامی را نادیده گرفته و برای آن، هیچ طرح و برنامه‌ای ارائه نکرده باشد و این مسأله را به مسلمانان، واگذار کرده باشد تا آنان، بر اساس ذوق و سلیقه خود، در این باره تصمیم بگیرند. اگر حقیقت امر چنین باشد، این به معنای نقص اسلام است؛ در حالی که خداوند، در قرآن کریم به صراحت، اسلام را دینی کامل معرفی کرده است.

امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیین برگزیدم.^۲

پس باید اسلام، دارای نظام سیاسی روشن و مشخص باشد که توسط رسول خدا

۱. «وَمَا يَنْطَلِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»؛ و از سر هوای نفس، سخن نمی‌گوید. آن، جز وحیی نیست که به او فرستاده می‌شود. النجم (۵۳): ۳ و ۴.

۲. «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»، المائدة (۵): ۳.

به امت تعلیم شده باشد. چنین نظامی، جز نظام امامت نمی تواند باشد؛ یعنی همان چیزی که در احادیث خلفای اثنا عشر آمده است.

این بود نظر دانشمندان تشیع. در مقابل، دانشمندان اهل سنت که نظر شیعیان را در بحث احادیث خلفای اثنا عشر نپذیرفته و خلافت پیامبر را امری بشری می دانند، جمعشان به تفرقه گراییده و کوشیده اند توجیه مناسب و قابل قبولی برای حدیث امامان اثنا عشر ارائه دهند. اینان، برای دستیابی به این هدف، از دو روش استفاده کرده اند: ترتیب و گزینش.

در راه حل نخست، آنان با گرایش به دودمان اموی، پس از رسول خدا ﷺ از کسانی که دارای حاکمیت و سلطه ظاهری بوده اند به ترتیب دوازده نفر را برشمرده و آنان را مصداق خلفای دوازده گانه رسول خدا ﷺ دانسته اند. این دسته از عالمان اهل سنت به این مسأله که افرادی را که بر می گزینند، واجد شرایط معمولی خلافت هستند یا نه، هیچ توجهی نداشته اند؛ به همین دلیل، در این راه حل، یزید بن معاویه و مروان و فرزندانش از خلفای رسول خدا دانسته شده اند؛ اما حسن بن علی علیه السلام نواده رسول خدا ﷺ و یا عمر بن عبد العزیز که به عقیده دانشمندان اهل سنت، بهترین حاکم اموی است، از خلفای رسول خدا به شمار نیامده است؛ زیرا عدد خلفای دوازده گانه، پیش از او کامل شده است.

گروهی از عالمان اهل سنت مانند جلال الدین سیوطی که راه حل نخست را خالی از نقیصه نمی دیده اند، از آن، روی گردانده و راه حل دیگری را به جای آن برگزیده اند. اینان، میان حاکمان اموی و عباسی، به جست و جو پرداخته و از میان آنان، تعدادی را که به نظرشان از عملکرد بهتری برخوردار بوده اند انتخاب کرده و به ضمیمه خلفای راشدین، دوازده نفر را برگزیده و به گمان خود، آنان را مصداق خلفای دوازده گانه رسول خدا ﷺ قرار داده اند؛ اما غافل از این که این راه حل نیز، همانند راه نخست با کاستی هایی مواجه است که پذیرش آن را ناممکن می سازد. ما به برخی از آن کاستی ها اشاره خواهیم کرد.

نمونه‌هایی از توجیهات ترتیبی

۱. ابن حجر عسقلانی: در کتاب خود به نام *فتح الباری فی شرح صحیح بخاری* ^(۱) در شرح حدیث جابر بن سمره، نخست، سخن قاضی عیاض را نقل می‌کند که قائل است خلفای دوازده گانه رسول خدا ﷺ عبارتند از:

۱. ابوبکر ۲. عمر ۳. عثمان ۴. علی [علیه السلام] ۵. معاویه ۶. یزید ۷. عبد الملک مروان ۸. ولید بن عبد الملک ۹. سلیمان بن عبد الملک ۱۰. یزید بن عبد الملک ۱۱. هشام بن عبد الملک ۱۲. ولید بن یزید بن عبد الملک.

ابن حجر، سپس سخن قاضی عیاض را تحسین کرده و آن را بر سایر احتمالات دانشمندان اهل سنت در توجیه حدیث، ترجیح داده و نظر قاضی عیاض را می‌پذیرد.

۲. ابو حاتم: وی خلفای دوازده گانه را چنین بر می‌شمرد:

۱. ابوبکر ۲. عمر ۳. عثمان ۴. علی [علیه السلام] ۵. معاویه ۶. یزید ۷. معاویه بن یزید ۸. مروان بن حکم ۹. عبد الملک مروان ۱۰. ولید بن عبد الملک ۱۱. سلیمان بن عبد الملک ۱۲. عمر بن عبد العزیز. ^(۲)

۳. ابن تیمیه: خلفای دوازده گانه عبارتند از:

۱. ابوبکر ۲. عمر ۳. عثمان ۴. علی [علیه السلام] ۵. معاویه ۶. یزید ۷. عبد الملک مروان ۸. ولید بن عبد الملک ۹. سلیمان بن عبد الملک ۱۰. یزید بن عبد الملک ۱۱. هشام بن عبد الملک ۱۲. عمر بن عبد العزیز. ^(۳)

نمونه‌ای از توجیهات گزینشی

سیوطی در این باره می‌نویسد: «هشت تن از خلفای دوازده گانه رسول خدا ﷺ عبارتند از: ۱. ابوبکر ۲. عمر ۳. عثمان ۴. علی ۵. حسن بن علی ۶. معاویه ۷.

۱. *فتح الباری*، ج ۱۳، ص ۲۱۴، دار المعرفة.

۲. محمد عظیم آبادی، *عون المعبود فی شرح سنن ابی داود*، ج ۱۱، ص ۳۶۱.

۳. ناصر بن عبدالله قفاری، *اصول مذهب شیعه*، ج ۲، ص ۶۷۴، نقل از *منهاج السنة*، ج ۴، ص ۲۰۶.

عبد الله بن زبیر ۸ عمر بن عبد العزیز. وی آن گاه احتمال داده است دو نفر دیگر از خلفای دوازده گانه، المهتدی و الظاهر از حاکمان عباسی باشند؛ چون این دو نفر، به عقیده سیوطی افراد عادل بوده اند.

وی می افزاید: «و اما دو نفر دیگر باقی مانده اند که باید منتظر آنان بمانیم. یکی از آن دو، مهدی است که از اهل بیت پیامبر است»^(۱) و نفر دوم را مسکوت گذاشته و از وی نام نمی برد. بدین سان دانشمندی با معلومات بسیار مانند سیوطی با همه تلاش هایی که به عمل آورده، تنها توانسته است به گمان خود، نام یازده نفر از خلفای دوازده گانه رسول خدا را - آن هم بر اساس حدس و گمان - مشخص کند، و از تعیین نفر دوازدهم عاجز مانده است.

موارد یاد شده و توجیهاتی از این دست که تعداد آن در آثار عالمان اهل سنت به ده ها مورد بالغ می شود، به طور معمول، ترکیبی است از خلفای راشدین و حاکمان اموی و عباسی.

نقد توجیهات اهل سنت

از دیدگاه ما و نیز از دیدگاه منابع دست اول امت اسلامی، توجیهات یاد شده را به هیچ روی نمی توان در جایگاه تفسیر و معنای واقعی حدیث رسول خدا ﷺ پذیرفت. برخی دلایل که نادرستی توجیهات یاد شده را به اثبات می رسانند چنین است:

۱. عدم انطباق توجیهات با ویژگی های امامان در حدیث

الف. دانشمندان اهل سنت، در توجیه حدیث خلفای اثنا عشر، به دو ویژگی از ویژگی های حدیث توجه کرده و سایر ویژگی های حدیث را که از اهمیت فراوانی برخوردار می باشند، از نظر دور داشته اند. اینان، فقط به عدد «دوازده» و «قرشی» بودن

۱. تاریخ الخلفاء، ص ۱۰-۱۲، دار القلم بیروت ۱۴۰۶ هـ.

خلفای دوازده گانه توجه کرده‌اند و در توجیهات خود، عموماً در صدد تأمین این دو ویژگی بوده‌اند و از ویژگی‌های مهم دیگر حدیث، از جمله این که اینان، خلفای کل امت اسلامی می‌باشند، به عمد یا از سر غفلت، چشم پوشیده‌اند. چنان که گفتیم، اینان خلفای همه امت اسلامی‌اند و تا امت باقی است، یکی از آنان باقی است، تا منصب خلافت و جانشینی رسول خدا را عهده‌دار باشد؛ لذا دوران زندگی آنان به زمانی خاص، محدود نمی‌شود. به همین دلیل، اقدام دانشمندان اهل سنت در محدود کردن دوران خلافت آنان به قرن اول و دوم هجری، اقدامی بر خلاف حدیث خلفای اثنا عشر است.

نیز، در الفاظ حدیث، عزت و استواری دین، دایره مدار وجود خلفای دوازده گانه قرار داده شده بود. تحقق این معنا متوقف بر آن است که:

اولاً: تا دین باقی است، باید یکی از خلفای دوازده گانه نیز باقی باشد، تا در پرتو وجود او، عزت و استواری دین تأمین شود.

ثانیاً: عزت و قوام دین، در پرتو مفاهیمی چون علم و اخلاق و معنویت و عدالت و... قابل تأمین است. ممکن است برخی، فتوحات ظاهری خلفا را موجب عزت دین بدانند؛ گرچه فتوحات هم اگر بر پایه موازین دینی انجام شود، می‌تواند مایه عزت باشد؛ اما این عزت، نوعی عزت ظاهری است و عزت واقعی در آن است که حکومت، بر پایه ارزش‌های دینی اداره شود و روح اسلام، در همه ارکان حکومت حاکم باشد. عزت دین، چیزی نیست که در پرتو ظلم و ستمگری و آدم کشی و فساد و شراب خواری و تبعیض و تضییع حقوق مردم و سرقت بیت المال مسلمانان و... قابل تأمین باشد. در زندگی حاکمان اموی که بیشتر خلفای اهل سنت را تشکیل می‌دهند، هیچ اثری از علم، اخلاق، معنویت و دین دیده نمی‌شود و به جای آن، ظلم و فساد، و تبعیض و قدرت طلبی، شهرت طلبی، دنیا پرستی و... در زندگی آنان موج می‌زند. چنین افرادی، چگونه می‌توانند مایه عزت دین باشند؟!

ثالثاً: اگر توجیهات دانشمندان اهل سنت را درست بدانیم، بر اساس آن، دوران خلافت خلفای دوازده گانه حداکثر تا اواسط قرن دوم پایان یافته است؛ بنابراین باید از آن زمان به بعد، دین، عزت و استواری خود را از دست داده، خوار و ذلیل و بی ثبات شده باشد. آیا دانشمندان اهل سنت حاضرند این پیامد توجیهات خود را بپذیرند؟! آیا کسی می تواند بپذیرد که دین، در عصر انسان فاسدی چون یزید که فرزند پیغمبر خدا ﷺ را به بدترین وجهی به شهادت رسانده و خانواده آن حضرت را به اسارت برده، و با سپاهی جلاد به مدینه هجوم برده، اصحاب پیغمبر را به قتل رسانده و به مال و ناموس آنان تجاوز کرده و و سپاه او به خانه کعبه هجوم برده و کعبه را به آتش کشیده و ویران کرده است،^(۱) و روزگار زندگی اش را با قمار بازی و شرابخواری و شهوت رانی سپری می کرده است، آیا کسی می تواند بگوید دین، در عصر یزید عزیز بوده، اما در عصر مسلمانان عصرهای بعد و عصر حاضر، ذلیل است؟ آیا می توان چنین عصری را جانشین رسول خدا ﷺ دانست؟ نه؛ هرگز.

ب. در حدیث آمده است: «دشمنی دشمنان، به آن ها زیانی وارد نمی کند». اگر مقصود از خلفای دوازده گانه، حاکمان اموی و عباسی باشند، چنان که دانشمندان اهل سنت گفته اند، و حاکمان اموی هم چنان که تاریخ صحیح نشان می دهد، از دین و ایمان و علم و اخلاق و معنویت، بهره ای نداشته اند، و همه هستی آنان، همان حکومت ستمگرانه ظاهری آنان بوده است. حال اگر کسی آنان را خوار کند و حکومت ظاهری را از دست آنان بگیرد، برایشان چیزی باقی نمی ماند و ضرر قطعی به آنان وارد شده است؛ در حالی که حدیث می گفت: «دشمنی دشمنان به آنان زیان وارد نمی سازد».

۱. تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۹۲؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۹؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۹۱؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۷؛ الصواعق المحرقة، ص ۲۲۱؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۵، ص ۳۴۳؛ ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۹؛ تذکرة الخواص، ص ۲۶۰؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۳۰.

این ویژگی حدیث نیز به وضوح نشان می‌دهد که مصداق حدیث، حاکمان اموی نیستند و مقصود از خلافت نیز حکومت ظاهری نمی‌تواند باشد؛ بلکه باید خلافت منصبی الهی باشد، تا آن که دشمنی دشمنان ظاهری، نتواند به آن زیانی وارد سازد.

ج. در حدیث آمده بود خلافت، دایره مدار وجود خلفای دوازده گانه است؛ یعنی با پایان یافتن زندگی آنان، روزگار خلافت نیز پایان خواهد یافت؛ حال آن که مصادیق مورد نظر اهل سنت، یعنی حاکمان اموی روزگارشان در اوایل قرن دوم پایان یافت؛ اما خلافت ظاهری، نیرومندتر از گذشته توسط حاکمان عباسی ادامه یافت. این حقیقت، نشان می‌دهد که مصادیق خلفای اثنا عشر کسانی نیستند که دانشمندان اهل سنت بیان کرده‌اند.

آری؛ چنان که دیدیم، ویژگی‌های ذکر شده در حدیث، به هیچ روی بر حاکمان اموی و عباسی قابل تطبیق نیست؛ به همین دلیل اینان نمی‌توانند مصداق خلفای دوازده گانه باشند. این، در حالی است که تمام ویژگی‌های یاد شده، به تمام و کمال بر امامان اهل بیت رسول خدا ﷺ قابل تطبیق است.

۲. فقدان دلیل

عیب دیگر کار دانشمندان اهل سنت در توجیه حدیث امامان اثنا عشر آن است که هیچ یک از آنان، برای اثبات مدعای خود، دلیلی اقامه نکرده، بلکه صرفاً به طرح یک ادعای بدون دلیل بسنده کرده‌اند. از نظر عقلای عالم، سخن بدون دلیل از هر کس که باشد، پذیرفته نیست. چنان که پس از این خواهیم گفت، نظر دانشمندان اهل سنت، نه تنها فاقد دلیل است، بلکه دلایل متعددی بر ضد آن وجود دارد که نظر همگی آنان را نفی می‌کند.

۳. فقدان شرایط خلافت

دانشمندان اهل سنت برای امام و خلیفه رسول خدا ﷺ شرایطی بر شمرده‌اند که

«عدالت و علم» از جمله آن شرایط است. اینان نوشته‌اند: خلیفه باید عادل باشد و در دانش دین شناسی، در حد اجتهاد از مبانی دینی، آگاهی داشته باشد.^(۱)

چنان‌که دیدیم، بیشتر کسانی که نام آنان در شمار خلفای دوازده گانه رسول خدا ﷺ آمده بود، حاکمان اموی‌اند که به اعتراف شیعه و سنی، افرادی بی‌سواد، فاسق و ستمگر بوده‌اند که نه از عدالت بهره‌ای داشته‌اند و نه از شناخت دین. اینان، فاقد شرایطی هستند که خود دانشمندان اهل سنت برای خلیفه رسول خدا ذکر کرده‌اند؛ بنابراین، خلافت برای آنان هرگز منعقد نشده است. چگونه می‌توان چنین افرادی را در شمار خلفای رسول خدا ﷺ قرار داد؟

این، در حالی است که در جانب مقابل، امامان اهل بیت قرار دارند که فضایل آنان، مورد قبول دانشمندان فریقین است و از شرایط لازم برای خلافت به تمام و کمال برخوردار بوده‌اند؛ بلکه شرایطی، بیش از آن را دارا می‌باشند.

۴. وحدت رویه

هر کس ابعاد مختلف حدیث امامان اثنا عشر را مورد بررسی قرار دهد به وضوح در خواهد یافت که وعده آمدن خلفای دوازده گانه از سوی رسول خدا ﷺ وعده‌ای الهی است. این شخصیت‌های بزرگ معنوی که بنا است ادامه‌دهنده راه رسول خدا ﷺ باشند، باید از خط و مشی و رویه یکسانی برخوردار باشند؛ چون در زندگی مردان الهی، تعارض و ناهمگونی، جایی ندارد.

وقتی به زندگی امامان اهل بیت علیهم‌السلام و خلفای اهل سنت مراجعه می‌کنیم، امامان اهل بیت را مکمل و مؤید یکدیگر، و همه آنان را دارای رویه‌ای یکسان می‌یابیم و راه و روش پیامبر اکرم ﷺ را در سخن و عمل آنان به وضوح مشاهده می‌کنیم؛ اما وقتی به زندگی خلفای اهل سنت، یعنی حاکمان اموی و عباسی مراجعه می‌کنیم، هر

۱. ماوردی، الاحکام السلطانیة، ص ۲۰؛ تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۴۳.

یک را مخالف دیگری و زندگی همه آنان را در تعارض آشکار با راه و روش رسول خدا ﷺ می‌یابیم. این عملکرد آنان، نشان روشنی است از این که اینان، خلفای رسول خدا نبوده‌اند.

۵. دو سلسله خلافت

از احادیث رسول خدا ﷺ که صاحبان صحاح و سنن و دیگر نویسندگان اهل سنت آن را با سند صحیح در آثار خود ثبت کرده‌اند، به وضوح استفاده می‌شود که پس از رسول خدا ﷺ همزمان، دو سلسله خلیفه و حاکم وجود خواهند داشت: خلفای حق و حاکمان باطل.

خلفای حق: همان خلفای دوازده گانه‌ای هستند که تاکنون درباره آن‌ها سخن گفته ایم. چنان که دیدیم رسول خدا ﷺ شمار و ویژگی‌های آنان را بیان کرده است. و خلافت آنان نیز بلافاصله پس از رسول خدا ﷺ آغاز می‌شود. «پس از من، دوازده خلیفه وجود خواهند داشت».^۱

حاکمان باطل: حافظان اهل سنت از طریق شماری از بزرگان صحابه، احادیث صحیحی از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند که بر اساس آن، آن حضرت فرموده است: «به زودی پس از من، فرمانروایانی خواهند آمد که نماز را از وقت آن به تأخیر می‌اندازند؛ آن را از معنویت تهی ساخته و می‌میرانند».^۲

از هدایت پیامبر، هدایت نمی‌جویند و به سنت آن حضرت، پایبند نیستند.^۳

۱. سنن ترمذی، کتاب فتن، باب ۴۶: مسند احمد، ج ۵، ص ۹۲، ۹۹، ۱۰۸؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۲، ص ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۵۴، ۲۵۵، البانی، سلسلة الصحیحة، ج ۱۰۷۵.

۲. «... ستکون علیکم ائمة یمیتون الصلاة...». صحیح مسلم، کتاب مساجد، ج ۲۳۸؛ سنن بیهقی، ج ۳، ص ۱۷۷، دارالکتب العلمیه؛ یعقوب بن اسحاق، مسند ابی عوانه، ج ۱، ص ۳۴۴، دار المعرفه؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۲، ص ۱۵۱؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۶۹، دار الفکر.

۳. «... امراء یكونون من بعدی لا یهتدون بهدیی و لا یستنون بستی...». منذری، الترغیب و الترہیب، ج ۳، ص ۱۹۴، احیاء التراث: مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۷۹، دار الکتب؛ طحاوی، مشکل الآثار، ج ۲، ص ۱۳۷؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۴۴۵.

اینان، افراد فاسقی هستند که شایستگی آن را ندارند که کسی آنان را امام جماعت قرار دهد؛ لذا رسول خدا ﷺ به اصحاب فرمود: «اگر با آنان نماز بخوانید، نمازتان نافله محسوب می شود» یا فرمود: «نمازهای واجبتان را در خانه هایتان بخوانید و نمازهای نافله را به آنان اقتدا کنید»^۱.

وقتی سخن می گویند، مواعظ حکیمانه بر زبان می رانند، و در همان حال، قلب های آنان، بدبوتر از مُردار است. که نشان می دهد اینان، گرفتار صفت «نفاق» هستند.^۲

اینان افرادی بدعت گذارند.^۳

ابن عباس از رسول خدا ﷺ نقل کرده است که فرمود: «امرای که از مجوس بدترند»^۴ و احادیث متعدد دیگر که بیش از ده نفر از بزرگان صحابه آن را از رسول خدا ﷺ نقل کرده اند.

اگر به دقت و از سر انصاف، در احادیث گذشته بنگریم، و از تاریخ صحیح نیز مدد جویم، به ویژه در صورتی که به واژه ها و تعبیری چون: «سیکون بعدی» و «سیکون امراء من بعدی» و «امراء یکنونون من بعدی» و «سیکون من بعدی ائمة» و «ستکون بعدی امراء» و «ستدرکون» و «سیلی امرکم» و ... که در آغاز و لابه لای تمام روایات این باب به چشم می خورد، توجه کنیم، خواهیم دید این تعبیر، بر آینده نزدیک دلالت می کند و نشان می دهد دست کم بخشی از مخاطبان این احادیث،

۱. «... فصلوا الصلاة لوقتها، و اجعلوا صلاتکم معهم نافلة». مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۸۱؛ صحیح مسلم، کتاب مساجد، ج ۲۳۹؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۶۹، دار الفکر.

۲. «... ستکون علیکم امراء من بعدی، یعطون بالحکمة علی منابر... و قلوبهم اتنن من الجیف». مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۴۲۹؛ دار الفکر با تصریح به صحت سند حدیث، طبرانی، معجم کبیر، ج ۱۹، ص ۱۶۰.

۳. «... یؤخرون الصلاة عن مواقيتها، و یحدثون البدعة...». سنن بیهقی، ج ۳، ص ۱۷۷، ۱۸۳؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۴۹۹.

۴. «یکون علیکم امراء هم شر من المجوس». مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۴۲۴ با سند صحیح.

صحابه رسول خدا می‌باشند؛ یعنی آنان، دست کم شماری از آن امرا و حکام را درک خواهند کرد.

به راستی اینان کدام امرا و حکام بودند که در آینده نه چندان دور پس از درگذشت رسول خدا ﷺ به حکومت دست یافتند و از چنین عملکرد ناصوابی برخوردار بودند؟

نووی نیز در شرح صحیح مسلم، مصداق احادیث فوق را حاکمان اموی دانسته است.^(۱) حاکمان اموی که اوصاف آنان در احادیث فوق گذشت، دقیقاً همان کسانی هستند که دانشمندان اهل سنت، آنها را جانشینان رسول خدا ﷺ معرفی کرده‌اند. به راستی آیا کسانی که رسول خدا ﷺ آنان را نکوهش کرده و با تعابیر کوبنده‌ای چون میراننده وضایع کننده نماز، دروغگو، ستمگر، سفیه، خاموش کننده سنت، پدید آورنده بدعت، بدتر از مجوس و مخالف قرآن،^(۲) از آنان یاد کرده‌اند، شایستگی دارند که دانشمندان اهل سنت آنان را به عنوان خلفای پیامبر معرفی کنند؟!

معلوم نیست چه شباهتی میان اینان و رسول خدا ﷺ وجود داشته که دانشمندان اهل سنت بر اساس آن، نام آنها را در لیست خلفای پیامبر ذکر کرده‌اند؟! چرا اینان، نکوهش‌های رسول خدا را درباره حاکمان اموی نادیده گرفته و از یاد برده‌اند؟

در شماری از روایات این باب، رسول خدا ﷺ از حکومت حاکمان یاد شده سلب مشروعیت نموده و مردم را از ارتباط با آنان بر حذر داشته است.

«به زودی پس از من حاکمانی وجود خواهند داشت، پس هر کس بر آنان وارد شود و آنان را در دروغشان تصدیق نموده و بر ظلمشان یاری نماید، از من نیست».^(۳)

۱. شرح صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۴، دار القلم بیروت ۱۴۰۷ هـ.

۲. تمامی تعابیر فوق در روایات یاد شده آمده است.

۳. «انه سيكون بعدی امراء فمن دخل علیهم فضدقهم بکذبهم و اعانهم علی ظلمهم، فلیس منی و لست».

اگر حاکمیت آنان مشروع بود، پیامبر نه تنها از تصدیق و یاری آنان منع نمی‌کردند، بلکه آن را لازم هم می‌شمرد؛ چنان‌که پیروی از حضرت علی علیه السلام و فرزندان آن حضرت را تحت هر شرایط، لازم و ضامن سعادت جامعه اسلامی دانسته است.

۶. اختصاص خلافت به قریش

مسأله دیگری که کار دانشمندان اهل سنت را در توجیه حدیث امامان اثنا عشر دشوار ساخته، وجود این اصل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در همه زمان‌ها و مکان‌ها تا قیامت، خلافت و رهبری امت اسلامی را حق اختصاصی قریش دانسته است. نمونه‌هایی از احادیث این باب چنین است:

عبد الله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود:
همواره امر خلافت میان قریش است، تا آن‌گاه که دو انسان در جهان باقی باشند.^۱

در حدیث دیگری آمده است: «قریش، تا قیامت در خیر و شر، والیان مردم هستند».^۲ در حدیث دیگری آمده است: «قریش، والیان امر خلافت هستند».^۳
از احادیث فوق، یک اصل اساسی استفاده می‌شود و آن این‌که خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از آن حضرت، تا قیامت به قریش اختصاص دارد و

منه... سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۵۸، چاپ سلفیه؛ الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۱۹۵؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۳۶۲.

۱. «لا يزال هذا الأمر في قریش ما بقي من الناس اثنان». صحیح مسلم، کتاب اماره، باب ۱؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۸ و، ج ۹، ص ۷۸، دار الجیل؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۱۴ و ۱۱۷؛ سلسلة الصحیحة البانی، ج ۳۷۵؛ سنن بیهقی، ج ۸، ص ۱۴۱؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۹۳؛ ۱۲۸؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۳۷۲.

۲. «قریش ولایة الناس فی الخیر و الشرّ الی یوم القيامة». مسند احمد، ج ۴، ص ۲۰۳؛ ابن حجر، تلخیص الحبیبر، ج ۴، ص ۴۲؛ البانی، سلسلة الصحیحة، ج ۱۱۵۵.

۳. «قریش ولایة هذا الامر». سنن ترمذی، کتاب فتن، باب ۴۲؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۱؛ سلسلة الصحیحة، ج ۱۱۵۶.

هیچ قوم و قبیله دیگری را در آن سهمی نیست. بر اساس روایات فوق، امت اسلامی وظیفه دارند در هر عصر، از امامی پیروی کنند که از تبار قریش باشد. گواه این سخن آن که خود حافظان و مفسران و فقهای اهل سنت، از احادیث فوق چنین برداشتی داشته‌اند؛ از جمله:

بخاری احادیث فوق را در باب «الامراء من قریش» آورده است و مسلم در باب «الناس تبع لقریش و الخلافة فی قریش» و ترمذی در باب «ما جاء ان الخلفاء من قریش الی أن تقوم الساعة» و بیهقی در باب «الائمة من قریش» و متقی هندی در باب «الامراء من قریش» نقل کرده‌اند. چنان که می‌بینید، هر یک از این دانشمندان برای درج احادیث گذشته در کتاب خود بابی اختصاص داده و برای آن، عنوانی برگزیده‌اند که دقیقاً معنای مورد نظر ما را تأیید می‌کند و به وضوح نشان می‌دهد آن‌ها نیز از احادیث یاد شده، برداشتی همانند ما داشته‌اند.

همچنین دانشمندان یاد شده احادیث فوق را با حدیث خلفای اثنا عشر، کنار هم و در یک باب ذکر کرده‌اند. به نظر می‌رسد معنای این اقدام، این باشد که از دیدگاه ایشان، همین خلفای دوازده گانه قرشی هستند که در هر روزگاری یک نفر از آنان در جهان وجود دارد، تا هم شرط قرشی بودن خلافت و هم سخن رسول خدا ﷺ درباره وجود خلفای دوازده گانه، مصداق خارجی پیدا کند. افزون بر مباحث گذشته، شارحان حدیث و فقهای اهل سنت درباره احادیث فوق با صراحت بیشتری به اظهار نظر پرداخته‌اند؛ از جمله:

۱. ابن حجر عسقلانی پس از نقل احادیث فوق می‌نویسد:

«دانشمندان، همین معنا را پذیرفته‌اند که شرط امام، آن است که از قریش باشد».^۱

۲. قاضی عیاض می‌نویسد:

۱. «والی هذا ذهب اهل العلم أن شرط الامام أن یکون قرشياً». فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۱۸، دار المعرفه.

«شرط قرشی بودن امام، عقیده تمام علما است، تا آن جا که آن را مسأله‌ای اجماعی دانسته‌اند و تاکنون، از احدی از گذشتگان در این باره نظر مخالفی نقل نشده است».^۱

۳. کرمانی شارح صحیح بخاری می‌نویسد: «جهان، هیچ گاه از وجود خلیفه قرشی خالی نیست».^۲

۴. نووی می‌نویسد:

«این احادیث دلیل این است که خلافت مخصوص قریش است...»^(۳)

این احادیث و نظایر آن، دلیل روشنی است بر این که خلافت به قریش اختصاص دارد و بستن پیمان خلافت برای کسی از غیر قریش جایز نیست. این قضیه، مورد اجماع صحابه و مسلمانان عصرهای بعد است. رسول خدا ﷺ بیان کرده است این حکم، پس از این نیز تا آخر دنیا و تا زمانی که دو نفر انسان وجود داشته باشند، ادامه خواهد یافت.

۵. مبار کفوری در شرح سنن ترمذی می‌نویسد: «تا جهان باقی است، خلافت در میان قریش است».^۴

وی می‌افزاید: «رسول خدا، بیان داشته است که این حکم، تا پایان جهان تا زمانی که دو نفر انسان باقی باشند، ادامه دارد».^۵

شمار دیگری از دانشمندان اهل سنت، از جمله زبیدی در شرح *احیاء العلوم* و ابن

۱. «اشترط کون الامام قرشياً مذهب العلماء كافة، و قد عتوها فی مسائل الاجماع و لم ينقل عن احد من السلف فیها خلاف، و كذلك من بعدهم فی جميع الامصار». همان، ص ۲۱۹.
۲. «لم یخلُ الزمان عن وجود خلیفة من قریش». همان، ص ۲۱۷ به نقل از کرمانی.
۳. هذه الاحادیث و اشباهها دلیل ظاهر أنَّ الخلافة مختصة بقریش لا یجوز عقدها لاحد من غیرهم، و علی هذا انعقد الاجماع فی زمن الصحابه فکذلك بعدهم... و بین ﷺ ان هذا الحكم مستمرٌ الى آخر الدنيا ما بقى من الناس اثنان...». نووی، *شرح صحیح مسلم*، ج ۱۲، ص ۴۴۱-۴۴۳.
۴. «فالاخلافة فیهم ما بقیت الدنیا». *تحفة الاحوذی*، ج ۶، ص ۴۸۱ دار الفکر بیروت.
۵. همان.

حزم در المحلي، نیز نظراتی همانند دانشمندان یاد شده ابراز کرده‌اند.^(۱) چنان‌که ملاحظه می‌کنید، احادیث رسول خدا ﷺ و در پی آن اظهارات دانشمندان اهل سنت، صراحت دارد که خلافت پس از رسول خدا تا قیامت، به قریش اختصاص دارد و دیگران را در آن، سهمی نیست. بر این اساس، همه پیروان پیامبر در همه زمان‌ها و مکان‌ها تا قیامت وظیفه دارند در هر زمان، خلیفه و امامی از قریش داشته باشند؛ او را به درستی شناخته و بیعت او را برگردن داشته باشند، تا بدین‌وسیله به سنت رسول خدا ﷺ عمل کرده و وظیفه دینی خویش را به انجام رسانند.

آری؛ صحت احادیث رسول خدا ﷺ مقتضی آن است که هر زمان، چنین خلیفه‌ای در جهان وجود داشته باشد. در غیر این صورت، احادیث رسول تکذیب خواهد شد و تکلیف به لغو پیش خواهد آمد چرا که رسول خدا ﷺ از همه مسلمانان در همه زمان‌ها خواسته است که با خلیفه‌ای که از تبار قریش می‌باشد بیعت کرده و خلافت او را بپذیرند؛ حال آن‌که در عالم خارج، چنین خلیفه‌ای وجود ندارد و این، اقدام لغوی است. نیز - چنان‌که در حدیث خلفای اثناعشر دیدیم - تعداد خلفای قرشی برای همه زمان‌ها تا قیامت دوازده نفر است و آنان، امامان معصوم هستند.

اکنون جای این سؤال وجود دارد که از دانشمندان اهل سنت پرسیم در حال حاضر، خلیفه و امام قرشی آنان کیست؟ قابل ذکر است، آنچه درباره لزوم قرشی بودن خلافت گفته شد، صرفاً درباره امامت عظمی و جانشینی پیامبر ﷺ است، نه درباره سایر رده‌های مدیریت نظام اسلامی.

۱. /تحاف السادة المتقين، ج ۲، ص ۲۳۱ دار الفکر، المحلي ۹، ص ۳۵۹ دار الآفاق.

۷. ضرورت وجود امام در هر زمان

نکته دیگری که توجیهات دانشمندان اهل سنت را با مانع مواجه می‌سازد، احادیثی است که شماری از بزرگان صحابه درباره ضرورت وجود امام در همه زمان‌ها، از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند. نمونه‌هایی از روایات یاد شده چنین است: تفتازانی به نقل از رسول خدا ﷺ آورده است: «هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است».^۱

در حدیث دیگری آمده است: «هر کس بمیرد و بیعت امامی را برگردن نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است».^۲

دانشمندان شیعه نیز احادیث فوق را بدون تفاوت یا با تفاوت اندکی در آثار خود آورده‌اند.^(۳) از احادیث فوق، به وضوح استفاده می‌شود که در هر زمان، برای آحاد جامعه اسلامی امامی وجود دارد که شناخت او عین دین است و عدم شناخت او، عین جاهلیت.

اهمیت این امام، به قدری است که اگر کسی بمیرد، بدون آن که تحت رهبری او قرار داشته باشد، مرگش از نوع مرگ جاهلی است؛ یعنی گویا اسلام را درک نکرده است. این مسأله نیز روشن است که مقصود از این امامان، حاکمان ظلم و جور نیستند. چون قرآن، مؤمنان و مسلمانان را از نزدیک شدن به آنان برحذر داشته است: «و به کسانی که ستم کرده‌اند متمایل مشوید که آتش [دوزخ] به شما

۱. «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة». تفتازانی، *شرح المقاصد*، ج ۵، ص ۲۳۹، انتشارات رضی.

۲. «من مات و لیس فی عنقه بیعة، مات میتة جاهلیة». *صحیح مسلم*، کتاب اماره، ج ۵۸: *سنن بیهقی*، ج ۸، ص ۱۵۶؛ *معجم کبیر طبرانی*، ج ۱۹، ص ۳۳۵؛ *سلسلة الصحیحة*، ج ۲، ص ۷۱۵؛ *مسند احمد*، ج ۴، ص ۹۶.

۳. *کمال الدین*، ج ۲، ص ۴۰۹، جامعه مدرسین؛ *بحار*، ج ۳۲، ص ۳۳۱؛ *محاسن بوقی*، ج ۱، ص ۱۷۶؛ *رجال کشی*، ص ۴۲۴.

می‌رسد...»^۱.

لحن روایات فوق نشان می‌دهد امام مورد نظر این روایات، فردی معمولی نیست؛ بلکه یک شخصیت برجسته و عظیم دینی و معنوی است.

پیش از این گفتیم جانشینان رسول خدا ﷺ و رهبران امت اسلامی در همه زمان‌ها دوازده نفرند. اکنون می‌گوییم تدبیر در روایات فوق، تردیدی باقی نمی‌گذارد که این امام که هر کس بمیرد و او را نشناسد، مرگش مرگ جاهلی است، همان امامی است که در هر عصر، جانشین رسول خدا ﷺ و عضوی از خلفای دوازده گانه آن حضرت است.

احادیث ضرورت وجود امام در هر زمان، توجیهات هر دو دسته از دانشمندان اهل سنت را عمیقاً با مشکل مواجه می‌سازد؛ هم گروهی که به ترتیب پس از پیامبر ﷺ از دوازده نفر نام برده و آنان را مصداق خلفای دوازده گانه قرار داده‌اند و هم گروهی که عده‌ای از میان حاکمان اموی و عباسی را گزینش کرده و به ضمیمه خلفای راشدین، دوازده نفر برشمرده و آنان را مصداق خلفای اثنا عشر دانسته بودند. دوران خلافت خلفای گروه اول، قبل از پایان قرن اول هجری پایان یافته و پس از آن، با مشکل فقدان امام و مرگ جاهلی روبه‌رو می‌باشند؛ زیرا - چنان که پیش از این در بحث ویژگی‌های حدیث امامان اثنا عشر گفتیم - آنان، خلفای کل امت اسلامی می‌باشند.

همچنین اندکی پیش گفتیم که امامان مورد نظر در روایات ضرورت وجود امام در هر زمان نیز افرادی ویژه‌اند و حاکمان ظالم و ستمگر به هیچ عنوان نمی‌توانند مصداق این روایات باشند؛ بلکه - چنان که اندکی قبل در بحث «دو سلسله خلافت» در احادیث رسول خدا ﷺ دیدیم - اگر کسی حاکمان ظالم و فاسدی مانند

۱. «وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ» هود (۱۱): ۱۱۳.

حاکمان اموی را به رسمیت بشناسد و با آنان بیعت کند و بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.

پیامبر ﷺ در آن احادیث فرموده بود: «... پس هر کس بر آنان وارد شود و آنان را در دروغشان تصدیق کند و بر ظلمشان یاری نماید، نه او از من است و نه من از اویم و در حوض کوثر، بر من وارد نخواهد شد...»^(۱).

چنان که می‌بینید، از دیدگاه پیامبر، این حکم کسانی است که با افرادی مانند حاکمان اموی رابطه داشته باشند و آن‌ها را به رسمیت بشناسند. کسانی که پیامبر، آن‌ها را به رسمیت نشناخته و با آن‌ها قطع رابطه کند، مرگشان مرگ جاهلی است. اکنون، بر اساس توجیه دسته اول از توجیهات دانشمندان اهل سنت، امت اسلامی از آغاز قرن دوم با مشکل فقدان امام و رهبر روبه‌رو است، و تا هم اکنون این مشکل ادامه دارد، و پس از این نیز ادامه خواهد داشت.

مشکل گروه دوم، اندکی زودتر از گروه اول آغاز می‌شود؛ برای نمونه، سیوطی که از گروه دوم بود، پس از معاویه، ابن زبیر را خلیفه مسلمانان دانسته بود و حکومت یزید را به حساب نیاورده بود. پس از ابن زبیر نیز عمر بن عبد العزیز را از خلفای دوازده گانه به شمار آورده بود و حکومت عبد الملک مروان و فرزندانش را به حساب نیاورده بود. افرادی مانند سیوطی، هم در فاصله به وجود آمده میان دو خلیفه، مانند ابن زبیر و عمر بن عبد العزیز با مشکل فقدان امام مواجه هستند، و هم پس از اتمام دوران حکومت خلفای دوازده گانه شان در اوایل قرن دوم، با این مشکل روبه‌رو می‌شوند؛ چون آن‌ها نیز از آن زمان تا قیامت، فاقد امام و خلیفه خواهند بود. این جا است که مسأله ضرورت وجود امام در همه زمان‌ها که در

۱. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۵۸، سلفیه؛ منذری، الترغیب و الترہیب، ج ۳، ص ۱۹۵؛ طبرانی، معجم کبیر، ج ۱۹، ص ۱۳۴، طحاوی، مشکل الآثار، ج ۲، ص ۱۳۶؛ التاج الجامع للاصول، ج ۳، ص ۵۳، استانبول؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۳۶۲، ج ۲، ص ۱۰۷؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۷۹۳، الرساله.

احادیث فوق آمده است، هر دو دسته از توجیهات دانشمندان اهل سنت را با مشکل جدی مواجه می‌سازد. آنان، هیچ راه حلی برای عبور از این مشکل ندارند و کلید حل مشکل، تنها در اختیار مذهب شیعه امامیه است؛ زیرا بر اساس اعتقاد امامیه، جهان، هیچ‌گاه از وجود یکی از امامان دوازده گانه اهل بیت پیامبر ﷺ خالی نیست و آخرین امام از سلسله امامان اثنا عشر یعنی حضرت مهدی ﷺ دارای عمر طولانی و خارق العاده است.

در همین باب روایات دیگری وجود دارد که روایات گذشته را توضیح داده و نظر ما را اثبات می‌کند؛ از جمله ابن عمر از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «ای علی! هر کس بمیرد، در حالی که تو را دشمن داشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است».^۱

ابن عباس نیز از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «ای علی! هر کس با تو دشمنی ورزد، خداوند، او را به مرگ جاهلی از دنیا خواهد بُرد».^۲

نیز ابوذر از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که به علی علیه السلام فرمود: «یا علی! هر کس از من فاصله گیرد، از خدا فاصله گرفته و هر کس از تو فاصله گیرد، از من فاصله گرفته است».^۳

به راستی آیا احادیث فوق نشان نمی‌دهد در احادیث گذشته، مقصود از امامی که هر کس بمیرد و او را نشناسد، همان امام علی بن ابی طالب علیه السلام است و هر کس بمیرد و دشمنی او را در دل داشته باشد، مرگش مرگ جاهلی است؟ همان کس که فاصله گرفتن از او، عین فاصله گرفتن از شخص پیامبر است، و تردیدی نیست که

۱. «...و من مات و هو یبغضک یا علی مات میتةً جاهلیة...». مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۲، دار الفکر، ۱۴۱۴ هـ؛ معجم کبیر طبرانی، ح ۱۳۵۴۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۱.

۲. «و من ابغضک اماته الله میتةً الجاهلیة...». کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۷.

۳. «یا علی من فارقتی فارق الله، و من فارقتک یا علی فارقتی». مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۳ و ۱۸۴ با سند صحیح؛ مسند بزار، رقم ۲۵۶۵، با سند صحیح؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۴.

اگر کسی از پیامبر و خدا فاصله گیرد و در آن حال بمیرد، مرگ او مرگ جاهلی خواهد بود.

اکنون جای این سؤال وجود دارد که در عهد خلافت حضرت علی علیه السلام، امام و پیشوای معاویه چه کسی بوده است؟ سپس، فاصله گرفتن معاویه از حضرت علی علیه السلام به معنای فاصله گرفتن از پیامبر و خدا است و کسی که از خدا و پیامبر فاصله گیرد، چه سرنوشتی خواهد داشت؟

دیگر این که او تا آخر عمر بغض و دشمنی علی را در دل داشت و بر همین اساس، با آن حضرت جنگید و اندکی پیش، در حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدیم هر کس دشمنی علی را در دل داشته باشد و در آن حال بمیرد، مرگ او مرگ جاهلی است. سایر حاکمان اموی نیز در دشمنی با حضرت علی علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله راه معاویه را پیموده‌اند.

به راستی آیا کسانی را که با خدا و پیامبر قطع رابطه کرده و زندگی و مرگ آنان، زندگی و مرگ جاهلی است، می‌توان خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله به حساب آورد؟

۸. مهدی، آخرین خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله

مشکل دیگر دانشمندان اهل سنت در توجیه حدیث خلفای اثنا عشر، احادیث مهدویت است. از احادیث مربوط به مهدی موعود که پذیرفته فریقین است، بلکه دانشمندان تشیع و تسنن بر متواتر بودن آن اتفاق نظر دارند، نکاتی استفاده می‌شود؛ از جمله:

۱. مهدی آخرین خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و یکی از خلفای امت اسلامی است، و دوران حکومت ظاهری وی نه در قرن اول هجری، بلکه در آخر الزمان خواهد بود. حافظان حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «یکی از خلفای شما،

خلیفه‌ای است که اموال را می‌بخشد، بدون آن که آن را بشمارد.^۱
 در روایت دیگری آمده است: «در پایان دوران امتم خلیفه‌ای وجود خواهد داشت که اموال را می‌بخشد بدون آن که آن را بشمارد».^۲
 در دو حدیث فوق از حضرت مهدی علیه السلام به صراحت یاد نشده است؛ اما دانشمندان اهل سنت، آن را در باب احادیث مهدی ذکر کرده‌اند.
 ابوداود در سنن خود از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که فرمود: «اگر از دنیا، حتی یک روز باقی مانده باشد، مردی از اهل بیت من قیام خواهد کرد».^۳
 ابوداود در حدیث دیگری آورده است: «اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند، به طور حتم، خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد، تا در آن روز مردی از اهل بیتم را برانگیزد...».^۴
 احادیث فوق به وضوح نشان می‌دهد مهدی آخرین خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یکی از خلفای امت اسلامی است و دوران حکومت ظاهری او نیز در آخر الزمان خواهد بود.
 ۲. مهدی خلیفه خدا است. ابن ماجه در سنن خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که فرمود: «هرگاه او را دیدید، با او بیعت کنید...؛ زیرا مهدی خلیفه خدا است».^۵

۱. «من خلفائکم خلیفه یحیی المال حیثاً لا یعدّه عدداً». صحیح مسلم، کتاب فتن، ج ۶۸: مسند/احمد، ج ۳، ص ۵، ۳۷، ۴۹، ۶۰، ۹۶، ۳۱۷، ۳۳۳؛ کنز العمال، ج ۱۴، ح ۳۸۶۷۲؛ مسند ابویعلی موصلی، ج ۲، ص ۴۲۱، ح ۱۲۱۶، و ص ۴۷۰ ح ۱۲۹۴؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۵۴؛ جامع الاصول، ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۸۴ ح ۷۸۹۱؛ الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۶۰؛ در المشور، ج ۶، ص ۵۸؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۶۴.
 ۲. «یکون فی آخر امتی خلیفه یحیی المال حیثاً لا یعدّه عدداً». صحیح مسلم، کتاب فتن، ج ۶۷؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۵۴؛ کنز العمال، ج ۳۸۶۵۹.
 ۳. «لو لم یبق من الدهر الا یوم لبعث الله رجلاً من اهل بیته...». سنن ابی داود، کتاب المهدی.
 ۴. «لو لم یبق من الدنیا الا یوم لطوّل الله ذلک الیوم، حتی یبعث فیہ رجلاً من اهل بیته...». همان.
 ۵. «... فاذا رأیتموه فبایعوه... فانه خلیفه الله المهدی». سنن ابن ماجه، کتاب الفتن، باب، ج ۳۴؛ سنن ابی داود، کتاب المهدی؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۱۰، ص ۱۶۶؛ مسند/احمد، ج ۱، ص ۹۹ و ۵، ص ۲۷۷.

۳. انتخاب مهدی با خدا است نه با مردم. ابو داود از رسول خدا ﷺ آورده است: «خداوند، مردی از اهل بیت را بر می‌انگیزد...»^۱. چنان که می‌بینید، انتخاب مهدی در جایگاه خلیفه مسلمانان، نه از سوی مردم، بلکه توسط خداوند صورت می‌پذیرد. این حدیث پیامبر، بر دیدگاه تشیع در مسأله امامت و خلافت، مهر تأیید می‌زند و نشان می‌دهد تعیین جانشین پیامبر و پیشوای مسلمانان، باید توسط خداوند انجام گیرد، نه توسط مردم».

۴. مهدی از اهل بیت رسول خدا است. نکته دیگری که در احادیث مهدی بر آن تأکید شده، این است که مهدی از اهل بیت رسول خدا است. در حدیث ابو داود آمده است: «خداوند مردی از اهل بیت را بر می‌انگیزد»^۲. در حدیث دیگری آمده است: «تا برانگیزد در آن مردی از اهل بیت را»^۳.

در حدیث دیگری آمده است: «مهدی، از عترت من، از فرزندان فاطمه است»^۴. نیز در حدیث دیگری آمده است: «مهدی، از ما اهل بیت است»^۵. در احادیث پیشین آمده بود مهدی، آخرین خلیفه رسول خدا است و احادیث فوق به صراحت، گویای آن است که مهدی، از اهل بیت رسول خدا ﷺ است. این، همان چیزی است که شیعه معتقد است که امامان و خلفای دوازده گانه رسول خدا ﷺ، همگی از اهل بیت آن حضرت هستند، نخستین فرد آنان، علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرین فرد این سلسله نورانی حضرت مهدی موعود علیه السلام است. پیش تر در بحث «اختصاص خلافت به قریش» دیدیم احادیث آن باب، دلالت

۱. «... لَبَّعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي...». سنن ابی داود، کتاب المهدی: الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۲۱۵.

۲. «... لَبَّعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي...». سنن ابی داود، کتاب المهدی.

۳. «... حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي...»، همان.

۴. «المهدی من عترتی من ولد فاطمه». سنن ابی داود، کتاب المهدی؛ درالمشور، ج ۶، ص ۵۸.

۵. «المهدی منّا اهل البیت...» مسند احمد، ج ۱، ص ۸۴؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۵۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۴۰۸۵.

داشت که خلافت و ولایت پس از رسول خدا ﷺ تا قیامت به قریش اختصاص دارد. آن احادیث، صراحت داشت که هم اکنون فردی از قریش خلافت بر امت اسلامی را بر عهده دارد. و در بحث حاضر در احادیث مهدویت دیدیم که حضرت مهدی علیه السلام از اهل بیت پیامبر، خلیفه خدا و یکی از خلفای امت اسلامی است.

پس هم خلافت آن حضرت مسلم است و هم قرشی بودن، بلکه هاشمی بودنش. از سوی دیگر، وجود چنین شخصی در جهان کنونی از دیدگاه قرآن و سنت و تاریخ، امری مسلم است. در تاریخ، همه مورخان شیعه و جمعی از مورخان اهل سنت، به ولادت حضرت مهدی علیه السلام تصریح کرده‌اند.^۱ قرآن، در آیه اولی الامر تأیید می‌کند که هم اکنون اولی الامر قرشی تبار معصومی در جهان وجود دارد.^(۲)

حدیث ثقلین و سفینه و... به ملازمه عقلی دلالت دارد بر این که اکنون شخصیت معصومی از اهل بیت پیامبر ﷺ در جهان وجود دارد تا همراه قرآن باشد.

احادیث ضرورت وجود امام در هر زمان، صراحت داشت که هم اکنون میان جامعه اسلامی، امامی وجود دارد که مردم باید او را شناخته و بیعتش را برگردن داشته باشند. امروز، تنها کسی که جامع همه این ویژگی‌ها می‌باشد، حضرت مهدی موعود علیه السلام است. اکنون جای این سؤال وجود دارد که چرا اکثر قریب به اتفاق دانشمندان اهل سنت در توجیهات خود در مورد حدیث امامان اثنا عشر، این شخصیت بزرگ الهی را از خلفای رسول خدا به شمار نیاورده‌اند؟

آری؛ مهدی آخرین خلیفه رسول خدا است و دوران حکومت ظاهری او نیز در آخر الزمان خواهد بود، نه در قرن اول هجری. چنان که می‌بینید، اقدام دانشمندان

۱. مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۹۹؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۳۱۷؛ شعرانی، البواقیت و الجواهر، ص ۵۶۲؛ تذکرة الخواص، ص ۳۲۵؛ مطالب السؤل، ج ۲، ص ۱۵۲؛ البیان فی اخبار صاحب الزمان، ص ۱۴۸؛ الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۳۳۶؛ ابن طولون، الائمة الاثنا عشر، ص ۱۱۷.
 ۲. فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۴، ص ۱۱۳؛ رشید رضا، تفسیر المنار، ج ۵، ص ۱۸۱.

اهل سنت در توجیه حدیث امامان اثنا عشر، به گونه‌ای که گذشت، اقدامی شگفت انگیز است. از حضرت مهدی علیه السلام که به تصریح احادیث رسول خدا از خلفای امت اسلامی است، هیچ نامی نبرده‌اند؛ اما حاکمان اموی مانند معاویه و یزید و مروان و فرزندان‌شان را که هیچ نشانه‌ای در حدیث خلفای اثنا عشر و دیگر احادیث رسول خدا بر خلافت آنان نیست، بلکه در سنت صحیح رسول خدا ده‌ها دلیل وجود دارد که به صراحت صلاحیت و شایستگی آنان را برای خلافت نفی می‌کند، جزء خلفای رسول خدا به شمار آورده‌اند.

۹. نمونه‌هایی از عملکرد امویان

بیشتر کسانی که دانشمندان اهل سنت آنان را در لیست خلفای دوازده گانه رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده‌اند، حاکمان اموی‌اند. در این مجال، نظری به زندگی و عملکرد شماری از آنان افکنده و ضمن بیان نمونه‌های کوتاهی از اندیشه و عمل آنان، نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مورد آنان جویا می‌شویم.

تاریخ صحیح نشان می‌دهد تا پیش از فتح مکه در سال هشتم هجری، امویان بدترین دشمنان اسلام و پیامبر بوده‌اند و از آغاز بعثت تا فتح مکه، رو در رو با پیامبر و مسلمانان جنگیده‌اند. در جریان فتح مکه پس از شکست از سپاه اسلام، از سر اجبار و اکراه، و صرفاً به دلیل آن که جان خویش را نجات دهند، اظهار اسلام کرده و در جایگاه عضوی از جامعه اسلامی پذیرفته شدند. عملکرد بعدی آنان پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان داد که اسلام آنان در فتح مکه، نه از سر صداقت، بلکه حرکتی منافقانه بوده است. سیوطی می‌نویسد: «گرچه اسلام آوردن‌شان در آغاز، از سر اکراه بوده، اما بعداً اسلام‌شان نیکو شده است».^(۱)

به هر حال، ما در صدد هستیم با بررسی نمونه‌هایی از عملکرد حاکمان اموی،

۱. تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۴ چاپ رضی.

صحت و سقم ادعای دانشمندان اهل سنت را ارزیابی کنیم، و بینیم آیا حاکمان اموی از شایستگی کافی برای تصدی منصب خلافت رسول خدا ﷺ برخوردار بوده‌اند یا نه.

الف. جنگ امویان با اهل بیت ﷺ

ماجرای جنگ معاویه با حضرت علی بن ابی طالب ﷺ و امام مجتبی، حضرت حسن بن علی ﷺ، و شهادت حضرت امام حسن بن علی ﷺ در اثر دسیسه‌های معاویه و جنگ یزید بن معاویه با حضرت امام حسین بن علی ﷺ و شهادت آن حضرت و همه یارانش بر اثر آن، از مسلمات تاریخ اسلام است و احدی از مورخان مسلمان، در آن تردید نکرده است.

این، در حالی است که ابو هریره می‌گوید: «رسول خدا ﷺ رو به علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ کرد و فرمود: "من در جنگم با کسی که با شما در جنگ باشد و در آشتی‌ام با کسی که با شما در صلح و آشتی به سر بُرد"»^۱.

حدیث یاد شده در منابع تشیع نیز آمده است. عبد الله بن یحیی حضرمی از حضرت علی ﷺ نقل می‌کند که فرمود:

نزد رسول خدا نشسته بودیم. آن حضرت خوابیده بود و سر او در دامن من قرار داشت. در همین حال، دربارهٔ دجال گفت و گو می‌کردیم. رسول خدا ﷺ از خواب بیدار شد و در حالی که رنگ صورت او سرخ شده بود، فرمود: «ترس من از غیر دجال بیش از دجال دربارهٔ شما است؛ از پیشوایان گمراه کننده و ریختن خون‌های عترتم پس از من. من در جنگ هستم با

۱. «نظر النبی ﷺ الی علی و فاطمه و الحسن و الحسین فقال: انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم». سنن ترمذی، کتاب مناقب ج ۳۸۷؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴۲؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۳، ص ۳۱؛ ابن عساکر، تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۳۱۹، التراث العربی؛ درالمشور، ج ۵، ص ۱۹۹، دار الفکر؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۹، دار الکتب؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۳۷، و ۸، ص ۱۳۶؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹؛ سنن ابن ماجه، مقدمه باب ۱۱، الصواعق المحرقة، ص ۱۸۷؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۲.

کسی که با عترتم در حال جنگ باشد و در آشتی‌ام با کسی که با عترتم در آشتی باشد».^(۱)

به شهادت دو حدیث یاد شده، جنگ با اهل بیت علیهم‌السلام جنگ با شخص پیامبر و صلح با آنان، صلح با آن حضرت است. چنان‌که پیش‌تر گفتیم، جنگ معاویه و یزید با اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مورد اتفاق مورخان مسلمانان است. حال آیا کسانی را که با شخص رسول خدا جنگیده‌اند می‌توان خلیفه و جانشین آن حضرت دانست؟ آیا خدا و رسول می‌پذیرند که دشمنان پیامبر، جانشین آن حضرت شوند؟ قرآن کریم، حکم چنین کسانی را مشخص نموده و می‌فرماید:

حکم چنین افرادی، طبق آیه فوق یکی از این عقوبت‌ها است:

۱. کشته شوند یا به دار آویخته گردند؛ ۲. دست و پای آنان بریده شود؛ ۳. از سرزمین خود تبعید شوند.^۲

به راستی آیا چنین افرادی شایستگی دارند جانشین رسول خدا باشند؟

ب. خشم فاطمه (علیها السلام) خشم خدا

محدثان فریقین از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل کرده‌اند که حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خطاب به فاطمه (علیها السلام) فرمود: «ای فاطمه! خداوند، در پی خشم تو خشم می‌گیرد و به دنبال خشنودی تو خشنود، می‌شود».^۳

در حدیث دیگری که بخاری آن را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل کرده آمده است:

۱. «انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم» طوسی، *امالی*، مجلس هیجدهم، ص ۵۱۲؛ *بحار الانوار*، ج ۲۸، ص ۴۸؛ *کشف الغمه*، ج ۲، ص ۳۶.
۲. «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» مائده (۵): ۳۳.
۳. «یا فاطمه ان الله يغضب لغضبك و يرضى لرضاک». *الصواعق المحرقة*، ص ۱۷۵؛ *تهذیب تاریخ دمشق*، ج ۱، ص ۲۹۹؛ *کنز العمال*، ج ۳۴۲۳۸.

«فاطمه، پاره تن من است؛ هر کس او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است».^۱ اکنون می‌گوییم: عملکرد اکثریت قریب به اتفاق کسانی که دانشمندان اهل سنت، نام آنان را در لیست خلفای دوازده گانه رسول خدا قرار داده‌اند، به گونه‌ای است که خشم و غضب فاطمه علیها السلام و به دنبال آن، خشم و غضب خدا و پیامبر را در پی داشته است. بدون تردید، اقدام کسانی که با همسر فاطمه، یعنی حضرت امام علی علیه السلام جنگیدند یا او را از حق مسلمش محروم ساختند یا کسانی که فرزندان فاطمه را مظلومانه به شهادت رساندند، موجب اذیت و آزار و خشم و غضب فاطمه بوده است. ابن حجر می‌نویسد: «هر کس یکی از فرزندان فاطمه را بیازارد، فاطمه را به خشم آورده و خود را در معرض این خطر بزرگ قرار داده است».^۲

به راستی آیا کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مورد آزار و اذیت قرار داده و خشم خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بر ضد خود برانگیخته‌اند، می‌توان خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد؟

ج. عوامل نفاق

در منابع امت اسلامی اسناد و مدارک معتبری به چشم می‌خورد که نفاق همه حاکمان اموی را به اثبات می‌رساند و نشان می‌دهد آنان، از ایمان واقعی بهره‌ای نداشته‌اند.

یکی از نشانه‌های نفاق که در زندگی آنان به وضوح دیده می‌شود، دشمنی با

۱. «فاطمه بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی» صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۶ و ۳۶؛ صحیح مسلم، باب فضایل فاطمه؛ سنن بیهقی، ج ۷، ص ۶۴ و ج ۱۰، ص ۲۰۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۸۵؛ اتحاف السادة المتقین، ج ۶، ص ۲۴۴ و ۷، ص ۲۸۱؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۷۸ و ۱۰۵؛ کنز العمال، ج ۳۴۲۲ و ۳۴۲۳؛ تبریزی، مشکاة المصابیح، ج ۱۳۰؛ شرح السنة، ج ۱۴، ص ۱۵۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۵، ص ۴۸۹؛ صفة الصفوة ابن جوزی، عبدالرحمن، ج ۲، ص ۷؛ البانی، سلسله الصحیحه، ج ۱۹۹۵.

۲. «فمن آذی احداً من ولدها فقد تعرض لهذا الخطر العظيم لانه اغضبها...» الصواعق المحرقة، ص ۱۷۵.

حضرت علی علیه السلام است. مسلم بن حجاج قشیری از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «سوگند به آن کس که دانه را شکافت و انسان را آفرید! این پیمان پیامبر است درباره من که دوست نمی دارد مرا مگر مؤمن و دشمن نمی دارد مرا مگر منافق».^۱

حدیث فوق، در نقل ابن عباس چنین آمده است: «رسول خدا به علی نگاه کرد و فرمود: "دوست نمی دارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق. هر کس تو را دوست بدارد، به یقین مرا دوست داشته و هر کس تو را دشمن دارد، مرا دشمن داشته است و دوست من دوست خدا است و دشمن من دشمن خدا است. وای بر کسی که پس از من با تو دشمنی ورزد"».^۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این احادیث صحیح، معیار ایمان را دوستی با حضرت علی علیه السلام و معیار نفاق را دشمنی آن حضرت دانسته است. تاریخ صحیح نشان می دهد که همه حاکمان اموی و در رأس آنان معاویه، از بدترین دشمنان حضرت علی علیه السلام بوده اند. دشمنی آنان با آن حضرت، به حدی بوده است که با او جنگیده اند و پس از شهادتش، در سراسر جهان اسلام وی را بر منبرها و در خطبه های نماز جمعه و عید، لعن می کرده اند.^(۳) شیعیان و طرفداران آن حضرت را به جرم داشتن محبت آن

۱. «والذی فلق الحبة و برأ النسمة أنه لعهد النبی الامی صلی الله علیه و آله و سلم الى أن لا یحبنی الا مؤمن و لا یبغضنی الا منافق». صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب ۳۳، ج ۱۳۱.

۲. «نظر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الى علی فقال: «لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق، من احبک فقد احبنی، و من ابغضک فقد ابغضنی، و حبیبی حبیب الله، و بغیضی بغیض الله، ویل لمن ابغضک بعدی».

سنن ترمذی، ج ۳۷۳۶؛ سنن نسائی، ج ۸، ص ۱۱۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۳ قدیم؛ شرح السنة بغوی، ج ۱۴، ص ۱۱۴؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۶۳؛ امالی شجرى، ج ۱، ص ۱۳۵؛ مسند حمیدی، ص ۵۸؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۵۵؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۱۷ و ۱۴، ص ۴۲۶.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۵۶؛ شرح نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۱، ص ۱۰۱، چاپ استقامت، قاهره؛ العقد الفريد، ج ۵، ص ۱۱۴؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۲، ص ۳۸۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۱؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۳۹، شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۵۶ و ۱۶، ص ۴۳ و ۴۴؛ ابن صبانح، الفصول المهمه، ص ۱۲۴، مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۸؛ ذهبی، تلخیص المستدرک، ج ۳، ص ۱۰۸؛ سنن ترمذی، کتاب مناقب باب ۴...

حضرت، آماج تیرهای خود قرار داده و آنان را به شدیدترین وجه به شهادت رسانده‌اند.^(۱)

بنابراین تردیدی باقی نمی‌ماند که حاکمان اموی - بلکه هر کس دیگر که بغض و کینه علی علیه السلام را در دل داشته باشد - از گروه منافقان است. اکنون سری به قرآن کریم می‌زنیم تا ببینیم خداوند چه حکمی درباره منافقان صادر کرده است. نمونه‌هایی از آیات مورد نظر چنین است:

۱. خداوند، به مردان و زنان دو چهره و کافران، آتش جهنم را وعده داده است که در آن، جاودانه‌اند. آن [آتش] برای ایشان کافی است و خدا لعنتشان کرده و برای آنان، عذابی پایدار است.^۲

۲. «خداوند، منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد خواهد آورد».^۳

۳. «به منافقان بشارت ده که برایشان عذابی دردناک خواهد بود».^۴

منافقانی که سرنوشت آنان در قرآن کریم، این گونه است که می‌بینیم، چگونه می‌توان آنان را جانشین برجسته‌ترین انسان مؤمن تاریخ بشر، یعنی نبی مکرم اسلام قرار داد؟

→ ۲۱ ح ۳۷۲۴؛ ابن حزم، *المحلی*، ج ۵، ص ۸۶؛ کاشانی حنفی، *بدائع الصنائع*، ج ۱، ص ۲۷۶؛ ابن حجر، *تطهیر الجنان*، ص ۶۳

۱. *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۱۴۰ - ۱۴۲، عبدالرحمن ابن جوزی، *المنتظم*، ج ۵، ص ۱۵۰، ۱۵۱؛ *مروج الذهب*، ج ۳، ص ۳۰ و ۳۱؛ *تذرات الذهب*، ج ۱، ص ۴۸؛ *الاخبار الطوال*، ص ۲۲۴؛ *تاریخ ابی الفداء*، ج ۱، ص ۱۹۲، *تاریخ طبری*، ج ۵، ص ۴۹۱، و ۶ ص ۹۷؛ *الکامل*، ج ۳، ص ۱۶۶؛ *شرح ابن ابی الحدید*، ج ۴، ص ۱۵؛ ابوالفرج، *مقاتل الطالبیین*، ص ۲۶؛ *مأثر الانافه فی معالم الخلافه*، قلقشندی، ج ۱، ص ۱۳۷، بیروت، عالم الکتاب.

۲. «وَعَذَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعْنَهُمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ» توبه (۹)؛ ۶۸ ترجمه از فولادوند.

۳. «... إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا» نساء (۴)؛ ۱۴۰.

۴. «بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» نساء (۴)؛ ۱۳۸.

د. لعن امویان بر لسان پیامبر ﷺ

نکته دیگری که شایستگی امویان را برای تصدی رهبری جامعه اسلامی زیر سؤال می‌برد، آن است که خداوند، آنان را بر لسان پیامبرش ﷺ مورد لعن و نفرین قرار داده است. سفینه می‌گوید: «پیامبر در نقطه‌ای نشسته بود که مردی بر شتر سوار از آن‌جا عبور کرد؛ در حالی که پیش روی او کسی شترش را هدایت می‌کرد و پشت سرش، فرد سومی قرار داشت که شترش را به حرکت وا می‌داشت. رسول خدا فرمود: "خداوند، پیشرو و راننده و سواره را لعن کرده است"»^۱.

در این کاروان سه نفره، پیشرو یزید بن ابوسفیان است، راننده معاویه بن ابوسفیان و سواره خود ابوسفیان. و هر سه، مورد لعن خدا و رسول قرار گرفته‌اند.

هیشمی در نقل دیگری آورده است: «رسول خدا سه نفر را دید که بر شتری سوار شده‌اند. حضرت فرمود: «نفر سوم آنان، فردی ملعون است». در حدیث دیگری که طبرانی و هیشمی آن را نقل کرده‌اند، به صراحت آمده است مقصود از نفر سومی که در دو حدیث گذشته مورد لعن خدا و رسول قرار گرفته و حافظان حدیث کوشیده بودند نام او را مخفی نگه‌دارند، معاویه بن ابی سفیان است»^(۲).

حاکم نیشابوری با سند صحیح از عمرو بن مره جهنی نقل می‌کند که گفت: حکم بن ابی العاص اجازه خواست تا بر پیامبر وارد شود، پیامبر از صدایش او را شناخته و فرمود: «به او اجازه دهید وارد شود لعنت خدا بر او باد و بر هر کس که از نسل او پدید می‌آید! جز مؤمنانشان که شمار آنان اندک است. در دنیا، دارای موقعیت و مقام دنیایی اند و در آخرت، خوار و بی‌مقدار. اینان صاحبان نیرنگ و فریب هستند. از متاع دنیا بهره‌مندند؛ ولی از آخرت هیچ بهره‌ای ندارند»^۳.

۱. ان النبی ﷺ کان جالسا، فمرّ رجل علی بعیر، و بین یدیه قائد و خلفه سائق، فقال: «لعن الله القائد و السائق و الراكب». هیشمی، *مجمع الزوائد*، ج ۱، ص ۳۰۸، با سند صحیح دار الفکر.

۲. *معجم کبیر طبرانی*، ج ۳، ص ۷۲؛ *مجمع الزوائد*، ج ۷، ص ۴۹۵، دار الفکر، ۱۴۱۴ هـ.

۳. «أذنوا له علیه لعنة الله «و الملائكة و الناس اجمعین» و علی من یرج من صلبه الا المؤمنین منهم».

شعبی از عبدالله بن زبیر نقل می کند که گفت: «سوگند به پروردگار کعبه که رسول خدا ﷺ حکم و فرزندانش را لعنت کرده است».^۱

ابن حجر می نویسد: حکم بن ابی العاص از کنار پیامبر ﷺ عبور کرد. حضرت فرمود: «وای بر امت من از آنچه در صلب این مرد است».^۲

ابن مردویه از عایشه روایت کرده است که وی به مروان بن حکم گفت: «از رسول خدا شنیدم که به پدرت می فرمود: "مقصود از شجره ملعونه در قرآن، شما هستيد"».^(۳)

چنان که ملاحظه می کنید، خدا و پیامبر ﷺ دودمان اموی را لعن کرده اند. از منظر قرآن کریم، حکم کسانی که مورد لعن خدا و رسول قرار گیرند چنین است:

اینانند که خدا لعنتشان کرده است و هر کس خدا او را لعنت کند، هرگز برای او یآوری نخواهی یافت.^۴

حال - چنان که پیش از این دیدیم - اکثر قریب به اتفاق کسانی که دانشمندان اهل سنت نامشان را در لیست خلفای دوازده گانه رسول خدا ﷺ جای داده اند، حاکمان اموی از خانواده سفیانی و مروانی اند. به راستی آیا با توجه به آنچه در احادیث رسول خدا ﷺ دیدیم، باز جایی باقی می ماند تا دانشمندان اهل سنت، آنان را از خلفای رسول خدا ﷺ قرار دهند؟!

→...

و قلیل ما هم... مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۸۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۶، ص ۲۵۶؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۸۱؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۴۳۷.

۱. و رب هذه الكعبة لقد لعن رسول الله ﷺ الحكم و ما ولد من صلبه. مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۸۱؛ تطهیر الجنان، ص ۶۳ چاپ مصر.

۲. «ویل لامتی بما فی صلب هذا». مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۳۰۷ با سند صحیح؛ تطهیر الجنان، ص ۶۳.

۳. شوکانی، محمد بن علی، فتح القدير، بیروت، دارالمعرفة، ج ۳، ص ۲۴۰؛ در المنثور، ج ۵، ص ۳۰۹ و ۳۱۰؛ السيرة الحلبیه، ج ۱، ص ۳۱۷؛ آلوسی، روح المعانی، دار احیاء التراث العربی، ج ۱۵، ص ۱۰۷؛ محمد بن احمد، تفسیر قرطبی، بیروت، دار احیاء التراث، ج ۱۰، ص ۲۸۶.

۴. «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا» النساء (۴): ۵۲.

اینان همان کسانی هستند که ابن حجر درباره آنها می نویسد: «آنان اهل اجتهاد نیستند بلکه گروهی از آنان، گناهکار و فاسقاند و به هیچ روی نمی توان آنان را از جمله خلفا دانست، بلکه آنان از جمله پادشاهانند، آنهم از بدترین پادشاهان».^۱

چنان که می بینید ابن حجر، به جز معاویه که از صحابه و به گمان وی، دارای مقام اجتهاد است، سایر حاکمان اموی را به هیچ عنوان شایسته خلافت نمی داند.

این بود نمونه هایی از عملکرد حاکمان اموی، و نظر پیامبر و قرآن کریم درباره آنان. در زندگی حاکمان اموی به راحتی می توان ده ها نمونه مانند موارد یاد شده یافت. با هدف اختصار، به موارد فوق بسنده نموده، از ذکر سایر موارد خودداری می کنیم.

همچنین در بررسی حدیث خلفای اثنا عشر، تاکنون بر اساس نظر مشهور، مشی نمودیم که حدیث را با تعبیر «کَلِمَہ من قَریش» نقل کرده اند. در این مشی نیز - چنان که دیدیم - حدیث مورد نظر جز بر امامان اهل بیت علیهم السلام بر کس دیگری قابل تطبیق نبود. حدیث یاد شده با تعبیر دیگری نیز نقل شده است و آن، تعبیر «کَلِمَہ من بنی هاشم» است. این تعبیر، در دلالت بر مدعای ما صریح است؛ گرچه به لحاظ سند در حد نقل گذشته نیست، اما دارای قراینی است که آن را تا حدود زیادی تقویت می کند.

۱۰. بنی هاشم دودمان برگزیده

شماری از دانشمندان اهل سنت در توجیه حدیث خلفای اثنا عشر گفته اند: اگر مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خلفای دوازده گانه که در حدیث جابر بن سمره و احادیث دیگر آمده است، امامان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام بودند، باید رسول خدا

۱. «... اولئک لیسوا من اهل الاجتهاد بل منهم عصاة فسقه و لا یعدون من جملة الخلفاء بوجه، بل من جملة الملوک، بل من اشرارهم...». *الصواعق المحرقة*، ص ۲۱۹.

می فرمودند «کلهم من بنی هاشم»^(۱) نه این که بفرمایند: «کلهم من قریش»؛ چنان که اکنون در اکثر قریب به اتفاق تعابیر حدیث، موجود است. به منظور تصحیح ذهنیت این دسته از دانشمندان اهل سنت و نیز با هدف کشف حقیقت، نکاتی را تقدیم می کنیم:

۱. پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو خانواده مدعی خلافت بودند: نخست خانواده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امامان اهل بیت علیهم السلام که خلافت را حق الهی خود می دانستند، و معتقد بودند پیامبر به دستور خداوند آنان را پس از خود به جانشینی خویش منصوب کرده است. دوم خاندان اموی که از طریق نیرنگ و فریب و قهر و غلبه بر جامعه اسلامی مسلط شده و حدود یک قرن حکومت کردند.

اکنون با در نظر گرفتن مجموعه ویژگی های موجود در حدیث امامان اثنا عشر، و سایر قرینه هایی که بیان شد - به ویژه با در نظر داشتن عملکرد حاکمان اموی - عقل های سالم و مستقل به خود تردیدی راه نخواهند داد که باید صاحبان فضیلت، جانشین رسول خدا باشند، نه واجدان رذیلت.

۲. در بسیاری از تعابیر حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تصریح نشده است که خلفای دوازده گانه پیامبر از بنی هاشم هستند؛ ولی از آن جا که دودمان بنی هاشم اصولاً یک دودمان برگزیده است و با سایر خاندان های قریش از نظر فضیلت قابل مقایسه نیست، بدین سبب، تا در میان دودمان بنی هاشم افرادی شایسته خلافت و امامت باشند، نوبت به سایر خاندان های قریش نمی رسد. آنچه گفتیم، نظر شخصی ما نیست؛ بلکه معنای حدیث صحیحی است که صاحبان صحاح و سنن و دیگر نویسندگان اهل سنت، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند. واثله بن اسقع می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: «خداوند، از میان فرزندان اسماعیل، کنانه را

۱. تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۳؛ عون المعبود فی شرح سنن ابی داود، ج ۱۱، ص ۳۶۵.

برگزید و از میان کنانه، قریش را برگزید و از میان قریش، بنی هاشم را برگزید، و از میان بنی هاشم، مرا برگزید».^۱

حدیث فوق صراحت دارد که دودمان بنی هاشم، دودمانی برگزیده است. به همان میزان که قریش بر بنی کنانه برتری دارد، بنی هاشم بر سایر خانواده‌های قریش برتری دارد.

نووی در **شرح صحیح مسلم** می‌نویسد: «یاران ما به این حدیث استدلال کرده‌اند غیر قریش از عرب، همتای قریش نیستند؛ همچنان که غیر بنی هاشم از قریش، همتای بنی هاشم نیستند».^۲

دودمان بنی هاشم، دارای امتیازات منحصر به فردی است و هیچ خانواده‌ای از خانواده‌های قریش از نظر کمالات علمی، اخلاقی، دینی و معنوی به پایه بنی هاشم نمی‌رسد؛ بنابراین، خداوندی که آنان را شایسته یافت تا پرچم پر افتخار نبوت را به دست با کفایت آنان بسپارد، این شایستگی را نیز در آنان دیده است که آنان را پرچمدار امامت قرار دهد و خط رسالت را به وسیله آنان تداوم بخشد. بر اساس حدیث فوق، اگر همه خلفای دوازده گانه را از میان بنی هاشم برگزینیم

۱. «ان الله اصطفى كنانة من ولد اسماعيل، و اصطفى قریشاً من كنانة، و اصطفى من قریش بنی هاشم، و اصطفانی من بنی هاشم». **صحیح مسلم**، کتاب فضائل، باب ۱؛ **سنن ترمذی**، کتاب مناقب، باب ۱ ح ۳۶۰۵ و ۳۶۰۶ با تصریح به صحت سند حدیث؛ **مسند احمد**، ج ۴، ص ۱۰۷؛ **تاریخ بخاری**، ج ۱، ص ۴؛ **سلسلة الصحیحة البانی**، ج ۳۰۲؛ **تفسیر قرطبی**، ج ۸، ص ۳۰۱ و ج ۲۰، ص ۲۰۳؛ سیوطی، **جمع الجوامع**، ۴۶۸۱، چاپ مجمع البحوث؛ **البدایه و النهایه**، ج ۲، ص ۲۰۲ و ۲۱۰؛ بیهقی، **دلائل النبوه**، ج ۱، ص ۱۳۰ و ۱۶۶، **تاریخ بغداد**، ج ۱۳، ص ۶۴؛ **کنز العمال**، ح ۳۱۹۸۳، بخاری، **تاریخ صغیر**، ج ۱، ص ۹، دار احیاء التراث؛ **مشکاة المصابیح تبریزی**، ح ۵۷۴۰، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۱ هـ؛ **اتحاف السادة المتقین**، ج ۹، ص ۸۹؛ ابن حجر عسقلانی، **تلخیص الحبیر**، ج ۳، ص ۱۶۳، بیروت دارالمعرفة؛ قاضی عیاض، **الشفاء**، ج ۱، ص ۳۲۶؛ حسین بن مسعود، **شرح السنة بغوی**، ج ۱۳، ص ۱۹۴؛ سیوطی، **المکتب الاسلامی الحاوی للفتاوی**، ج ۲، ص ۳۶۸؛ **در المنثور**، ج ۳، ص ۲۹۴، و ج ۴، ص ۲۷۳؛ **تفسیر ابن کثیر**، ج ۳، ص ۳۲۵ و ج ۵، ص ۲۳۵.

۲. «استدل به اصحابنا علی ان غیر قریش من العرب لیس بکفو لهم و لا غیر بنی هاشم کفو لهم». **شرح صحیح مسلم**، ج ۱۵، ص ۴۱.

و به بنی تمیم و بنی عدی و بنی امیه هیچ سهمی از خلفای دوازده گانه رسول خدا ﷺ ندهیم، دقیقاً بر طبق سنت رسول خدا عمل کرده ایم. و اگر جز این عمل کنیم، سنت رسول خدا ﷺ را نادیده گرفته ایم.

سخنان حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه نیز در راستای حدیث رسول خدا است. در نهج البلاغه آمده است: «به خدا سوگند! قریش، از ما انتقام نگرفت، جز برای آن که خدا ما را بر آنان برگزید».^۱

حال که خداوند بنی هاشم را بر سایر تیره های قریش برتری بخشیده است، آیا بهتر نیست این اقدام خداوند را به رسمیت شناخته و تسلیم فرمان خدا باشیم؟ نیز در نهج البلاغه آمده است: «همانا امامان، از قریش هستند که درخت آن را در خاندان هاشم کاشته اند. دیگران در خور آن نیستند و فرمان امامت را جز به نام هاشمیان ننوشته اند».^۲

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در سخن فوق با صراحت تمام، امامان را از خاندان هاشم دانسته است.

۳. در بیشتر منابع اهل سنت، در فراز پایانی حدیث آمده است که همه خلفای دوازده گانه از قریش هستند؛ با این وجود، در شماری از تعابیر حدیث، مطالبی به چشم می خورد که نقل فوق را با تردید مواجه می سازد. در یکی از نقل های حدیث آمده است: «از رسول خدا شنیدم که می فرمود: "دوازده امیر وجود خواهند داشت" سپس پیامبر ﷺ سخنی فرمود که من آن را شنیدم، اما برخی از مردم گمان کردند که پیامبر فرموده است: "همه آنان از قریش هستند"».^۳

۱. «والله ما تنقم منا قریش الا ان الله اختارنا علیهم...». نهج البلاغه، خطبه ۳۳.
 ۲. «ان الائمة من قریش غرسوا فی هذا البطن من هاشم، لا تصلح علی سواهم، و لا تصلح الولاة من غیرهم». همان، صبحی صالح، خطبه ۱۴۴.
 ۳. سمعت النبی ﷺ یقول: «یکون اثنا عشر امیراً» ثم تکلم بشیئی لم اسمعه فزعم القوم انه قال: «کلهم من قریش». معجم کبیر طبرانی، ج ۲، ص ۲۴۹ ح ۲۰۴۴.

چنان که می‌بینید، در حدیث فوق، جمله «کلهم من قریش» نه سخن قطعی رسول خدا ﷺ بلکه گمان شماری از مردم و برخی از مهاجران قرشی دانسته شده است. «در نقل دیگری آمده است: «شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرمود: ”دوازده قَیِّم از قریش وجود خواهند داشت که دشمنی دشمنان، به آنان زیانی وارد نمی‌سازد.“ پس به پشت سرم نگاه کردم عمر بن خطاب را دیدم که میان جمعی از مردم بود. عمر و همراهان او، حدیث را آن گونه که نقل کردم برایم تثبیت کردند»^۱.

چنان که می‌بینید عمر و همراهان او در تثبیت حدیث به او کمک کرده و حدیث را به شکلی که جابر نقل کرده برای او تثبیت کرده‌اند. اقدام عمر در تثبیت حدیث، به گونه‌ای که فعلاً موجود می‌باشد اقدامی معنا دار و حساب شده است؛ به ویژه که حدیث در حجة الوداع و در آخرین ماه‌های زندگی پیامبر ﷺ بیان شده است؛ لذا این احتمال خیلی قوی است که عمر، حدیث یاد شده را برای جابر بن سمره طوری تثبیت کرده باشد که با خلافت او و دوستانش پس از درگذشت رسول خدا ﷺ منافات نداشته باشد. این مطلب قرائنی هم دارد که پس از این خواهد آمد.

۴. علل نرسیدن سخن رسول خدا به جابر

مطلب دیگری که فراز پایانی حدیث یعنی جمله «کلهم من قریش» را با تردید مواجه می‌سازد، مطالبی است که راوی حدیث به عنوان علل نرسیدن سخن رسول خدا ﷺ به جابر بن سمره بیان کرده است. نمونه‌هایی از علل یاد شده چنین است:
الف. طبرانی آورده است: «... سپس رسول خدا، به آهستگی سخن گفت و همین امر، باعث شد سخن پیامبر را نشنوم»^۲.

۱. سمعت رسول الله يقول: «أثنا عشر قَيِّمًا من قریش لا یضرهم عداوة من عاداهم» قال: فالتفت خلفی فاذا أنا بعمر بن الخطاب رضی الله عنه فی اناس فاثبتوا لی الحدیث کما سمعتُ. همان، ص ۲۵۶؛ هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۳۴۵ دار الفکر.
۲. ثم همس رسول الله... معجم کبیر، ج ۲، ص ۱۹۶.

ب. طبرانی در نقل دیگری آورده است: «... سپس رسول خدا صدای خود را پایین آورد و همین امر موجب شد که نفهمیدم رسول خدا چه فرمود...»^۱

ج. در سنن ابوداود آمده است که راوی می گوید: «مردم تکبیر می گفتند و فریاد می زدند و این امر، باعث شد سخن رسول خدا را نشنوم»^۲.

د. احمد بن حنبل و طبرانی آورده اند: «سپس مردم سر و صدا کرده و به سخن گفتن پرداختند در نتیجه، سخن پیامبر را نشنیدم...»^۳.

ه. در نقل مسلم و احمد بن حنبل آمده است: «حضرت، سخنی فرمود که مردم، با سر و صدای خود، مرا از شنیدن آن باز داشتند»^۴.

و. احمد بن حنبل در نقل دیگری آورده است: «مردم، پیوسته بلند می شدند و می نشستند و همین امر، باعث شد سخن پیامبر را نشنوم»^۵.

ز. و در نقل دیگری آورده است: «مردم، فریاد می زدند و فریاد آنان، باعث شد از شنیدن سخن پیامبر باز مانم»^۶.

چنان که ملاحظه می کنید علل یاد شده، موجب شده تا راوی حدیث، یعنی جابر بن سمره ادامه سخن رسول خدا ﷺ را نشنود و نفهمد. علل فوق، به وضوح نشان می دهد مهاجران قرشی و همفکرانشان از سخن رسول خدا ﷺ به خشم آمده و کوشیده اند هر طور شده است از رسیدن سخن پیامبر به گوش مردم جلوگیری کنند و اقداماتی از قبیل راه انداختن جار و جنجال، داد و فریاد، سر و صداهای بیهوده و

۱... ثم خَفَضَ صَوْتَهُ فَلَمْ أَدْرِ مَا يَقُولُ... همان، ص ۱۹۷.

۲. قال: فَكَبَّرَ النَّاسُ وَضَجُوا... سنن ابی داود، ج ۴۲۸۰؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۹۸؛ ابن کثیر، النهایه فی الفتن و الملاحم، ص ۲۵، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ هـ.

۳... ثُمَّ لَفَطَ الْقَوْمَ «لَفَطَ النَّاسَ» وَ تَكَلَّمُوا... مسند احمد، ج ۵، ص ۹۹؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۲، ص ۱۹۶.

۴. فَقَالَ كَلِمَةً اصْمَنِيهَا النَّاسُ. صحیح مسلم، کتاب اماره، باب ۱؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۹۸ و ۱۰۱.

۵. «فَجَعَلَ النَّاسُ يَقُومُونَ وَ يَقْعُدُونَ». مسند احمد، ج ۵، ص ۹۹ و ۹۳.

۶. «وَضَجَّ النَّاسُ»، همان.

نشست و برخاست... از جانب آنان، در همین راستا صورت گرفته است.

به راستی اگر سخن رسول خدا ﷺ در پایان حدیث «کلهم من قریش» بود، این جمله چیزی نبود که قرشیان و همفکرانشان را به خشم آورد و به عکس العمل وا دارد؛ بلکه این جمله می‌توانست موجبات سرور و شادی آنان را نیز فراهم آورد و مهر تأییدی بر خلافت آینده آنان باشد؛ لذا معنا نداشت آنان به دلیل بیان چنین مطلبی توسط پیامبر، به چنان اقداماتی دست زنند. از همین جا، این احتمال تقویت می‌شود که اصل عبارت حدیث «کلهم من بنی هاشم» بوده است، نه «کلهم من قریش».

عظیم آبادی، در شرح سنن ابی داود در ذیل جمله «فکبر الناس و ضجوا» می‌نویسد: «چنان که می‌بینید کلمه «ضجوا» در جایی به کار می‌رود که کسی از سر کراحت و ناراحتی فریاد بزند».^۱

این مطلب، نشان می‌دهد در سخن پیامبر چیزی وجود داشته که برای آنان ناراحت کننده بوده است. و این ناراحتی، آنان را به چنین عکس العمل‌هایی واداشته است. آن جمله ناراحت کننده، چیزی جز «کلهم من بنی هاشم» نمی‌تواند باشد. این، همان چیزی است که در نقل شیخ سلیمان حنفی قندوزی آمده است. وی، حدیث مورد نظر را با تعبیر «کلهم من بنی هاشم»^(۲) نقل کرده و تصریح می‌کند که مقصود رسول خدا ﷺ از خلفای دوازده گانه، امامان اهل بیت هستند؛ چون حدیث پیامبر، جز آنان، بر کس دیگری قابل تطبیق نیست. بر خلفای راشدین قابل تطبیق نیست؛ چون عدد آنان کمتر از دوازده نفر است. بر حاکمان اموی قابل تطبیق نیست؛ چون اولاً: عددشان بیش از دوازده نفر است و ثانیاً: آنان، افرادی ظالم و ستمگر بودند و بر

۱. «و ضجوا ای صاحوا، و الضج الصیاح عند المکروه». عون المعبود فی شرح سنن ابی داود، ج ۱۱، ص ۳۶۹.

۲. حنفی قندوزی، ینابیع المودة، ج ۲، ص ۵۳۳، چاپ رضی قم.

حاکمان عباسی قابل تطبیق نیست؛ چون اولاً: عدد آنان بیش از دوازده نفر است. ثانیاً آنان افرادی ستمگر بوده و پایبندی چندانی به احکام اسلام نداشته‌اند. پس به ناچار، باید حدیث را حمل کنیم بر امامان دوازده گانه اهل بیت، زیرا اینان آگاه‌ترین افراد زمانه خویش بودند و از نظر رفعت مقام، پرهیزکاری، حَسَب و نَسَب، از همه اهل زمانه خود برتر و بالاتر بودند و علوم و دانش خود را از جدشان پیامبر گرامی اسلام به ارث برده بودند.^(۱)

چنان‌که تاکنون دیدیم، اگر حدیث را بر بنی هاشم حمل نکرده و امامان اهل بیت علیهم السلام را مصداق آن ندانیم، برای حدیث توجیه قابل قبولی نخواهیم یافت. بنابراین هیچ راهی وجود ندارد جز آن‌که امتیازات بنی هاشم را که تاکنون به مواردی از آن اشاره شد، بپذیریم و حدیث را - حتی اگر فراز پایانی آن «کلهم من قریش» هم باشد - بر بنی هاشم حمل کنیم و امامان معصوم اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را مصداق آن بدانیم.

نتیجه

حال که ثابت شد جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله و رهبران امت اسلامی پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله تا قیامت دوازده نفرند، همه آنان از قریش هستند، خلفای کل امت اسلامی هستند، وجودشان مایه عزت اسلام است، نخستین آنان، علی بن ابی طالب علیه السلام است،^۲ و نفر آخرشان، مهدی موعود است،^۳ تردیدی باقی نمی‌ماند که

۱. همان، ص ۵۳۵.

۲. چون پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: «... هذا أخي و وصیتی و خلیفتی فیکم ...»؛ این علی، برادر و وصی و جانشین من است میان شما؛ بی‌هقی، *دلائل النبوة*، ج ۲، ص ۱۷۸-۱۸۰؛ *مسند احمد*، ج ۱، ص ۱۵۹؛ *تفسیر طبری*، ج ۱۹، ص ۷۵.

۳. چون پیامبر درباره او فرمود: «یکون فی آخر امتی خلیفة یحیی المال حیثاً لا یعدّه عدّاً»؛ *صحیح مسلم*، کتاب فتن، ص ۶۷۳؛ *مستدرک حاکم*، ج ۴، ص ۴۵۴؛ و فرمود: «یلی أمر هذه الامة فی آخر زمانها رجل من اهل بیتی ...»؛ *معجم کبیر طبرانی*، ج ۱۰، ص ۱۶۷؛ ابونعیم، *اخبار اصفهان*، ج ۱، ص ۳۲۹.

مقصود رسول خدا ﷺ از خلفای دوازده گانه که اوصافشان در احادیث خلفای اثناعشر بیان شده است امامان دوازده گانه‌ای هستند که همگی آنان از اهل بیت پیامبرند. احادیث خلفای اثناعشر که در صحاح اهل سنت آمده، با حدیثی که دانشمندان شیعه از طریق حضرت علی علیه السلام از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند کاملاً تطابق دارد. در این حدیث آمده است: «امامان پس از من دوازده نفرند، ای علی نفر نخست آنان تو هستی، و آخرین نفرشان قائم است، همو که خداوند عزوجل با دستانش شرق و غرب زمین را فتح خواهد نمود».^۱

۱. الأئمة بعد اثناعشر، أولهم أنت يا علي و آخرهم القائم الذي يفتح الله عزوجل على يديه مشارق الأرض و مغاربها؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۲؛ امالی صدوق، ص ۹۷؛ إعلام الوری، ص ۳۷۰.